

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

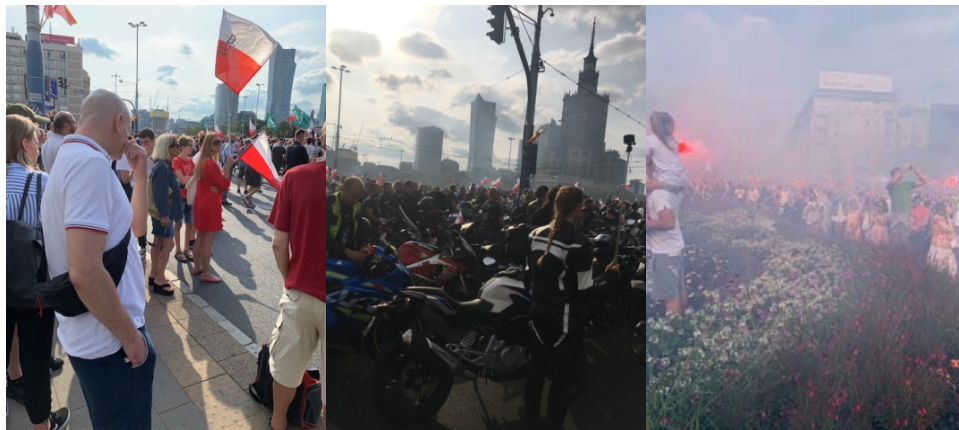
بهرام رحمانی  
۱۲ اگست ۲۰۱۹

## اول اگست ۲۰۱۹، ۷۵مین سالروز قیام وارسا!

### مقدمه

برای مردم پولندی، یکی از مهم‌ترین روزهای سال روز اول اگست - دهم مرداد، سالروز قیام وسیع مردم وارسا علیه نیروهای اشغال‌گر المان در دوره حکومت نازی‌ها است. ما این شانس را داشتیم که در تظاهرات صدها هزار نفری اول اگست در وارسا، پایتخت پولند شرکت کنیم.

وارسا در جنگ جهانی با خاک یکسان شده بود. بمباران‌های متعدد نیروی هوایی قدرتمند المان در ۱۹۳۹ و ۱۹۴۴ پس از قیام پولند، تقریباً هیچ جای سالمی در شهر باقی نگذاشته بود. با این حال بناهای چند طبقه رنگارنگ با پلاک‌ها و نشان‌های برجسته و فلزی و سنگی گونه‌گون، مجسمه‌های بزرگ و کوچک برنزی، کلیساهای بزرگ، کوچه‌ها و راه‌های سنگفرش، بنا بر گفته سایت یونسکو - که بخش تاریخی وارسا در لیست میراث جهانی آن سازمان ثبت شده است- این بازسازی یکی از درخشان‌ترین پروژه‌های از این دست در جهان محسوب می‌شود. ما در چند روز، به هر طرف شهر می‌رفتیم با یادبودی که در دیوار حک شده بود مواجه می‌شدیم که زیر آن انبوهی از شمع و سبدها و شاخه‌های گل بود. این نقاط بی‌شمار شهر، مکانی‌هایی بودند که پیکارگران پولندی در مقابل ارتش قوی و تا دندان مسلح و بی‌رحم نازی مقاومت کرده و جان باخته بودند.



آنچه پس از جنگ بر جای مانده ویرانه‌ها و تلی از خاک بود که ما در فیلمی کوتاه که در روزهای بعد از آزادی وارسا به وسیله نیروی هوایی متفقین گرفته شده بود در موزه قیام آن شهر دیدیم و یا صداهای تیراندازی و رزمندگان را شنیدیم.

در طول دهه ۱۹۳۰، المان نازی تقاضای خود را مبنی بر الحاق شهر آزاد گدانسک (دانزیک) مطرح نمود و وقایعی را در مرز المان و پولند سازمان‌دهی کرد. در ۲۳ اوقات ۱۹۳۹ ریین تروپ وزیر امور خارجه المان در مسکو، پیمان عدم تجاوز را با مولوتف وزیر امور خارجه شوروی امضاء کرد. این پیمان یک پروتکل سری هم ضمیمه داشت که در سال ۱۹۴۸ - زمانی که روابط شوروی و آمریکا به تیرگی گرائیده بود به‌منظور ناراحت کردن مقامات شوروی از طرف مقامات آمریکایی که به اسناد بایگانی المان دست یافته بودند - انتشار یافت. رهبران شوروی مدت‌ها درباره اصالت این سند تردید و آن را انکار می‌کردند اما استدلال‌های آن‌ها بی‌پایه بود زیرا همه تلگرام‌های دیپلماتیک بین برلین و مسکو درباره این پروتکل موجود بود و کسی نمی‌توانست منکر وجود آن شود.

متعاقب این پیمان در اول سپتامبر ۱۹۳۹، المان نازی از ۳ جبهه وارد پولند شد و این کشور را اشغال کرد. اعمال فشار بریتانیا و فرانسه که از پولند حمایت می‌کردند باعث شد تا با ورود آن‌ها جنگ جهانی آغاز شود. عملیات نظامی المان‌ها در پولند بسیار کوتاه بود. المان‌ها با ۲۶۰۰ دستگاه تانک و ۲ هزار فروند هواپیما این عملیات را شروع کردند. در صورتی که پولند دارای ۱۸۰ دستگاه تانک و ۴۲۰ فروند هواپیما بود که به‌خاطر عدم توانایی در نبرد با هواپیماهای جنگنده المان به فرانسه و انگلستان منتقل شده و همراه متفقین علیه المان می‌جنگیدند. عملیات برق‌آسا Blitzkrieg با بمباران شهرها و اردوگاه‌های بی‌دفاع پولند آغاز شد که مردم این کشور تا کنون چنین عملیاتی را سراغ نداشتند. در ۱۴ سپتامبر شهر وارسا محاصره شد. در این مرحله پولندی‌ها عکس‌العمل نشان دادند و توانستند المان‌ها را در شهر کونتو متوقف و خود را در اطراف رودخانه ویستوا Vistula و بژورا Bezora سازمان‌دهی کنند. با وجود آمادگی فرانسه و انگلستان برای کمک به پولند این کشور بدون کمک باقی ماند. و این در صورتی بود که این دو کشور توافق کرده بودند که پولندی‌ها اگر بتوانند ۲ هفته مقاومت کرده و عملیات دفاعی را ادامه دهند متفقین نیروهای خود را به منطقه اعزام داشته و از غرب حملات خود را آغاز خواهند کرد. اما این قول عملی نشد و پولندی‌ها در جنگ تنها ماندند.

در ۱۷ سپتامبر ۱۹۳۹، ارتش شوروی نیز از شرق به پولند تجاوز کرد. وارسا ۲ هفته بعد محاصره شد و پادگان شهر خلم نیز در ماه اکتبر به تصرف قوای شوروی درآمد. گروه‌ها و مبارزین پولند مدافع شهر وارسا پس از ۲ هفته مقاومت تسلیم شدند. لذا تعداد زیادی از سربازان و افراد غیرنظامی پولندی به کشورهای فرانسه و انگلستان فرار کرده و ضمن تشکیل دولت در تبعید، ولادیسلاو راج کیهویچ Wladislaw Roczkiwicz را به‌عنوان رییس‌جمهور و ژنرال ولادیسلاوشیکورسکی Wladislaw Sikorski را به‌عنوان نخست‌وزیر معرفی کردند.

در این دوران، غرب پولند که شامل شهرهای مهم پزنان، پومرانی، سیلیسیل و کراکف بود به تصرف اشغال‌گران المانی درآمد. شهر کراکف توسط دوست هیتلر، هانس فرنتک Hand Frank اداره می‌شد.



### ۷۴ سال پیش در چنین روزی، وارسا علیه المان نازی شورید!

قیام وارسا یکی از مهم‌ترین عملیات‌های جنبش مقاومت پولند در طی جنگ جهانی دوم بود که جهت آزاد سازی وارسا از سلطه المان نازی سامان داده شد. در فقدان کمک از خارج وارسا، سرانجام در روز دوم اکتبر سال ۱۹۴۴ میلادی این قیام در هم شکسته شد و ارتش نازی به دستور هاینریش هایملر شهر وارسا را با خاک یکسان کرد. آن‌ها در جریان قیام خود در مقابل ارتش مجهز نازی بی‌آن که کمکی دریافت کنند، با جان فشانی‌هایشان حماسه خلق کردند.

جوزف استالین رهبر اتحاد شوروی با قیام وارسا مخالف بود به‌همین دلیل، به ارتش سرخ که به ساحل رودخانه ویستول رسیده بود و فاصله چندانی تا شهر وارسا نداشت، دستور توقف داد.

استالین با این اقدام به المانی‌ها مهلت کافی داد تا قیام را سرکوب کرده و صدها هزار نفر از مردم وارسا را به قتل رسانده یا به اردوگاه‌های مرگ انتقال دهند و شهر وارسا را ویران کنند.

قیام‌کنندگان، مدت ۶۳ روز در مقابل ارتش المان مقاومت کردند اما با توجه به این که هیچ کمکی از خارج به آن‌ها نرسید، سرانجام قیام وارسا در روز ۲ اکتبر سال ۱۹۴۴ میلادی توسط نازی‌ها در هم شکسته شد.

در جریان قیام وارسا حدود ۲۰۰ هزار غیرنظامی کشته شدند و ۱۶۵ هزار نفر نیز توسط نازی‌ها به اردوگاه‌های مرگ انتقال یافتند و ۳۵۰ هزار نفر نیز ناگزیر به فرار شدند.

نیروی هوایی المان برای انتقام‌گیری از قیام مردم در وارسا این شهر را بمباران و تقریباً به‌طور کامل با خاک یکسان کرد. و به دستور هاینریش هایملر، ارتش نازی ۸۵ درصد از شهر وارسا را با خاک یکسان کرد.

سرانجام ۵ ماه پس از آغاز قیام، ارتش سرخ در روز ۱۷ ژانویه سال ۱۹۴۵ میلادی وارد وارسا شد. دیگر فردی در این شهر وجود نداشت که بتواند در مقابل اشغال‌گر جدید مقاومت کند و طرفداران شوروی به آسانی قدرت را در دست گرفتند.

وارسا نابود شد اما شکست نخورد!

### پولند در جنگ جهانی اول

در طول جنگ جهانی اول، در جنگ روسیه با کشورهای المان و امپراتوری اتریش - مجارستان، خاک پولند مورد تاخت و تاز این کشورها قرار گرفت. در این دوران، مردم این کشور خسارات و لطمات بسیاری را متحمل شدند. رهبران پولند در پایان جنگ توانستند حمایت متفقین خصوصاً فرانسه را برای تشکیل کشور مستقل به‌دست آورند.

ویلسیون رییس‌جمهور آمریکا نیز در ماده ۱۴ اعلامیه مشهور خود در سال ۱۹۱۸ بر استقلال پولند تاکید نمود. در این سال پولند به رهبری یوطف پیلسودسکی Hoseph Pilsoudski استقلال یافت و توسط او، پادرفسکی Padrewski بیان‌نواز مشهور پولندی به‌عنوان نخست‌وزیر این کشور معرفی گردید.

یوزف پیلسودسکی رهبر استقلال پولند از شخصیت‌های موثر در تاریخ این کشور است که در طول جنگ جهانی اول و پس از آن نقش مهمی در روند تحولات سیاسی این کشور ایفاء کرده است. او در سال ۱۸۶۷ در روسیه متولد و در دانشگاه خارکوف فارغ‌التحصیل شد. او در سال ۱۸۹۲، حزب سوسیالیست را در پولند تاسیس و به‌صورت مخفی روزنامه چاپ‌گرای روباتنیک Robotnic که دارای تفکرات سوسیالیستی بود منتشر می‌کرد. این روزنامه در سال ۱۹۰۰ میلادی، تعطیل و پیلسودسکی دستگیر شد. او پس از گریختن از زندان در سال ۱۹۰۸، یک واحد نظامی را تاسیس کرد که در سال‌های بعد با توسعه آن به ارتش انقلابی تغییر نام یافت. تمام تلاش ارتش تحت امر او، به مبارزه با ارتش روسیه و جنگ برای استقلال پرداختند. در سال ۱۹۱۴، پیلسودسکی و ۱۰ هزار تن از نیروهای تحت امرش، به‌همراه اتریش علیه ارتش روسیه جنگیدند. اما پس از انقلاب روسیه، وفاداری او زیر سؤال رفته و در ژوئیه ۱۹۱۷ دستگیر و زندانی شد. پس از آزادی او در سال ۱۹۱۸، وی به‌عنوان رهبر حکومت موقت و رهبر کل نیروهای نظامی پولند درآمد.

در فوریه ۱۹۱۹، ارتش نو بنیاد جمهوری پولند به رهبری پیلسودسکی در غرب دست به حملات دامنه‌داری زده و همه سرزمین‌هایی را که آلمان‌ها تخلیه کرده بودند را به‌تصرف درآوردند. در آن هنگام در شرق پولند، شوروی به شدت از جانب روس‌های سفید در خطر بوده و پیلسودسکی اصراری نداشت که سرزمین‌های مزبور را به شوروی پس بدهد و سپس بر سر راه مالکیت آن‌ها به چانه‌زدن بپردازد. او نیز مانند بسیاری از رهبران آن زمان، روی خوشی به شوروی نشان داد. به این دلیل، وقتی هم‌زمان با ژنرال دنیکین Denicin به مسکو نزدیک شد از همکاری با او خودداری و در ماه دسامبر آن سال تماس‌های محرمانه‌ای با مسکو برقرار کرد. اما در خلال این مدت درگیری‌های پراکنده‌ای بین ارتش طرفین صورت می‌گرفت. در ۲۲ دسامبر این سال، چیچرین کمیسر امور خارجه شوروی رسماً مذاکره درباره امضاء پیمان صلح پایدار بین دو کشور را به وارسا پیشنهاد کرد. اما پیلسودسکی به هیچ‌وجه آمادگی نداشت و در فکر تجزیه اوکراین و روسیه سفید و تاسیس فدراسیونی بین این دو کشور و پولند بود و در نظر داشت بعدها لیتوانی را نیز به آن ملحق سازد.

در اواخر فوریه ۱۹۲۰، کمیسیون امور خارجه پارلمان پولند نظر خود را در مورد پیشنهادی مسکو اعلام و امضاء پیمان صلح را در صورتی میسر دانست که مرزهای پولند به وضعی که قبل از تجزیه این کشور در سال ۱۷۷۲ بوده است باز گردد. (یعنی مرز شرقی آن کشور در حوالی شهرهای اسمولسنگ - Smolensk و کی‌یف Kiev قرار بگیرد و به ساکنان ماوراء این خط مرزی نیز خودمختاری داده شود.)

در ۲۷ مارس این سال، دولت پولند شروع مذاکرات را به‌صورت اصولی پذیرفت ولی اقدامی نکرد زیرا در هیچ موردی مخصوصاً درباره محل مذاکرات توافق نمی‌شد. در ۲۵ آوریل به‌دنبال ائتلافی که بین پیلسودسکی و پتلیورا Petliora فرمانده کل قزاق‌های تجزیه‌طلب اوکراین به‌عمل آمد نام‌برده پذیرفت که تحت فرمان مارشال پولندی به جنگ بپردازد. پیلسودسکی اعلام کرد که به ارتش دستور داده است که عمیقاً وارد خاک اوکراین شود و تا زمانی که دولت اوکراین اعلام کرد که به ارتش دستور داده است که عمیقاً وارد خاک اوکراین شود و تا زمانی که دولت اوکراین مستقل، استحکام نیافته است آن‌جا را ترک نکند. چند روز بعد ارتش پولند وارد کی‌یف شد. طی ماه‌های بعد پولندی‌ها در مقابل سواره نظام ارتش سرخ به رهبری ژنرال بودینی - Bodini با بی‌نظمی به عقب‌نشینی پرداختند و ارتش شوروی

به سمت وارسا حمله برد و یک کمیته انقلابی در پোলند تشکیل شد. سپس در دومین کنگره بین الملل کمونیست‌ها که در ماه ژوئیه در مسکو منعقد شده بود کنگره قطع‌نامه خود را با این جمله پایان داد: زنده باد جمهوری شوروی پোলند.

در ۱۲ اگست، پیشقراولان ارتش سرخ به حومه وارسا رسیدند و سقوط پایتخت پোলند مسأله روز و ساعت بود. به این جهت، وقتی پোলندی‌ها مذاکره برای ترک مخاصمه را پذیرفتند و مذاکرات در ۱۷ اگست در شهر مینسک آغاز شد، شوروی‌ها پیشنهادهای بسیار سختی را مطرح کردند که یک بار دیگر پোলند را به صورت تحت‌الحمایه روسیه در می‌آورد. اما غافل از این بودند که یک بار دیگر، بخت از آنان روی برتافته و پیلوسودسکی توانسته است با کمک هیات نظامی فرانسه به رهبری ژنرال وگان - Vogan دست به حمله متقابل بزند این جنگ و گریزها نمی‌توانست مدت مدیدی به طول انجامد. هر دو طرف خسته شده بودند و لنین بناچار پذیرفت که ملت پোলند در برابر ندهای انقلابی، در مجموع ناشنوا مانده است.

سرانجام پیش‌نویس پیمان صلح در اکتبر ۱۹۲۰، در ریگا (پایتخت فعلی لتونی) پاراف شد و مرزهای بین دو کشور در دویست کیلومتری شرق خط کرزن قرار گرفت. خط مزبور به نام وزیر امور خارجه وقت انگلیس نام‌گذاری شده بود زیرا نام‌برده در سال ۱۹۱۹، پیشنهاد کرده بود که مرز شرقی پোলند روی خطی که اهالی پোলندی تبار را از ساکنین اوکراین و روسیه سفید مجزا می‌کند تعیین شود. بدین ترتیب، روسیه سفید و اوکراین به دو بخش تقسیم شدند. مسلم بود که مسکو از اولین فرصت استفاده خواهد کرد و این مرز مصنوعی را از میان برخواهد داشت. این فرصت را تجاوز المان به پোলند در سال ۱۹۳۹ فراهم آورد و شوروی نیز بی‌درنگ اراضی وسیعی را که متعلق به خودشان می‌دانستند تصرف کردند و خط کرزن کم و بیش مرز بین نیروهای المان و شوروی قرار گرفت.

همان‌طور که پیش‌تر توضیح داده شد در سال ۱۹۲۱، رهبران وقت شوروی و پোলند پیمان صلحی را در ریگا (پایتخت فعلی لتونی) امضاء که براساس آن قلمروی پোলند در شرق بخش‌هایی از اوکراین و روسیه سفید را نیز شامل می‌شد. پیلوسودسکی در این مذاکرات نقش مهمی را ایفاء کرد. پیلوسودسکی تا سال ۱۹۲۳، فرمانده کل ارتش پোলند بود. در آن دوران اوضاع سیاسی پোলند از آرامش برخوردار نبود. پیلوسودسکی پس از ۳ سال بازنشستگی در سال ۱۹۲۶، با راه‌اندازی و هدایت کودتای نظامی رهبری کشور را عهده‌دار و در سال ۱۹۲۷ ضمن کنترل کامل کشور خود را رییس‌جمهور و نخست‌وزیر پোলند معرفی کرد. پس از مرگ وی در سال ۱۹۳۵ میلادی، ناآرامی‌های سیاسی مجدداً توسعه یافت و کشور در آستانه جنگ جهانی دوم در دست اشغال‌گران افتاد.

پس از شکست المان در جنگ جهانی اول، متفقین پیمان ورسای را به المان تحمیل کردند. مطابق این پیمان T المان بخش قابل توجهی از سرزمین‌های خود را از دست داد و هر تکه از آن به یکی از کشورهای همسایه داده شد. علاوه بر سرزمین‌هایی که به فرانسه، بلژیک، چکسلواکی، و دیگر همسایگان المان داده شد؛ سرزمینی نیز تحت عنوان «دالان پোলندی» ضمیمه خاک پোলند شد و بندر معروف داننسیگ نیز به عنوان یک بندر آزاد تحت نظارت پোলند قرار گرفت که همین امر باعث شد ارتباط زمینی میان تنها استان‌های مجاور پروس شرقی با آن (پروس شرقی) قطع شود و بدین‌گونه پروس شرقی تنها از راه هوایی یا دریایی با خاک اصلی المان ارتباط داشت. به‌طوری که اگر شخصی المانی در کشور المان قصد مهاجرت به ایالت پروس شرقی المان را داشت باید از طریق دریا و با کشتی سفر کند.

نبرد پোলند در ابتدای سال ۱۹۳۹، سایه‌های یک نبرد ویران‌گر به‌سادگی قابل احساس بود. آدولف هیتلر، توانسته بود بدون شلیک گلوله‌ای، فرانسوی‌ها را مرعوب کرده و اتریش و چکسلواکی را به خاک المان وصل کند. اما ادعای او بر کانال داننزیگ پোলند مورد مخالفت شدید دولت‌مردان انگلیسی و فرانسوی قرار گرفته و دو کشور فوق اولتیماتوم داده بودند، اگر المان به پোলند حمله برد، بی‌درنگ به آن کشور اعلان جنگ می‌دهند. هیتلر حرکت انگلیس و فرانسه را نوعی بلوف

سیاسی می‌دانست و گمان نمی‌برد این دو کشور استعمارگر حاضر باشند به‌خاطر «مشتی اسلاو» خود را درگیر نبرد با ارتش ۲ میلیون نفری المان کنند.

### پولند در جنگ جهانی دوم

سرعت عمل هیتلر این بود که پولند را تسخیر کند. چرا که پیش از این نیز وعده آن را داده بود، از طرف دیگر علاقه‌ای به نبرد تمام عیار با دو قدرت بزرگ زمینی و دریایی اروپا آن هم در تابستان ۱۹۳۹ نداشت. تنها راه موجود برای او حمله برق‌آسا به پولند و از کار انداختن ماشین جنگی این کشور بود؛ قبل از آنکه دیگران بتوانند به این کشور کمکی برسانند. بنابراین، در میان بهت و ناباوری دنیا در اول سپتامبر ۵۰ لشکر رایش المان با سرعتی خیره‌کننده از ۳ محور اصلی حمله به پولند را آغاز کردند. فرانسه و انگلیس بلافاصله به المان اعلام جنگ دادند و آتش جنگی افروخته شد که ۶ سال طول کشید و ۵۲ میلیون نفر در آن کشته شدند. البته پولند نیز دست‌کم بر روی کاغذ یک میلیون سرباز (۸۰ لشکر) در اختیار داشت و دنیا گمان می‌کرد بتواند مدت‌ها مقاومت کند تا قوای کمکی از طرف فرانسه و انگلیس به او برسد. استراتژی حرکت سریع تانک‌ها گودریان مارشال زرهی المان در این نبرد برای اولین بار قدرت تانک‌ها را به جهانیان نشان داد. در این جنگ، المان از ۹ لشکر زرهی استفاده کرد و توانست با پیمودن مسافت طولانی، واحدهای پولندی را که در کانال داننزیگ در غرب پولند متمرکز بودند، غافلگیر کند. در حالی که ارتش‌های سوم و چهارم المان از ناحیه جنوب پولند و جنوب غرب حمله را آغاز کرده بودند، ارتش دهم با سرعت به سمت وارسا می‌تاخت.



تانک‌های المانی چنان به‌سرعت خطوط دفاعی پولندی‌ها را در هم شکستند که یک سوم واحدهای نظامی پولند اصلاً نتوانستند خود را به نزدیکی مناطق جنگی برسانند. ۱۲ تیپ پولند که همگی سواره نظام بودند، تصمیم گرفتند با شجاعت (با تفنگ و شمشیر) جلوی تانک‌های المانی را بگیرند اما در نبردی غم‌انگیز و بی‌حاصل قتل‌عام شدند. چهره نبردها دیگر عوض شده بود. ۱۵۰۰ هوایپمای المانی ۹۰۰ هوایپمای قدیمی پولند را قبل از آنکه بتوانند واکنشی از خود نشان دهند، منهدم کردند و ظرف ۲ روز نیروی هوایی پولند کاملاً از گردونه مبارزه خارج شد. ۸ سپتامبر لشکرهای مکانیزه المانی تمامی خطوط دفاعی پولند را پشت سر گذاشته و ستون فقرات ارتش این کشور را در هم شکسته بودند. واحدهای باقی‌مانده پولندی در حالی که به سمت رومانی در حال عقب‌نشینی بودند، تازه دریافتند ارتش چهاردهم المان منتظر آن‌ها است.

چرچیل در خاطرات خود، نوشته است؛ از هفته دوم نبرد، مقاومت پولندی‌ها کاملاً منفعلانه بود. حمله ارتش دهم المان واحدهای در حال مقاومت در غرب وارسا را به دو نیم کرد و از شکاف ایجاد شده لشکر دوم زرهپوش المان مستقیم به سمت وارسا پیش رفت. ارتش چهارم المان نیز با عبور از رود ویستول به‌سرعت به سمت وارسا می‌تاخت.

وارسا در مرکز پولند واقع بود و گمان می رفت حداقل يك ماه طول بکشد تا المان‌ها به آن برسند. اما ۱۰ روز پس از حمله، واحدهای زرهی المانی در حومه وارسا بودند و به دلیل نبودن هیچ مقاومت سازمان‌دهی شده، مردم نگویند بخت شهر تصمیم به «مقاومت شهری» گرفتند. لشکرهای عقب‌افتاده از عملیات جنگی پولند، سعی کردند حرکت گازانبری واحدهای زرهی و ارتش چهارم المان علیه وارسا را بشکنند و خود را به وارسا برسانند اما ارتش دهم المان مانع این کار شد. واحد پوزنان پولندی‌ها تا ۱۰ سپتامبر نتوانستند به جنگ بپردازند چرا که اصلاً وقت پیدا نکردند! اما در این روز ژنرال پولندی «کوترزوا» با جمع کردن تکه پاره‌های ارتش پولند در جنوب وارسا و استفاده از لشکر پوزنان مانع کامل شدن حلقه محاصره وارسا شد. در نتیجه ارتش‌های دهم و هشتم حرکت خود را متوقف کردند. حمله جسورانه کوترزوا که موجب اولین توقف المان‌ها پس از ۱۰ روز پیشروی شده بود، با حملات پی در پی صدها هواپیمای المانی مواجه شد و این واحدها ۱۰ روز بی وقفه بمباران شدند تا آن‌که در ۱۹ سپتامبر کاملاً در هم شکستند. مقاومت وارسا وارسا در جنگ خیابانی تقریباً موفق عمل کرد. ده‌ها هزار غیرنظامی در بین خرابه‌های شهر بدون امید به رسیدن کمک عمده از نظامیان، به دفاع از شهر پرداختند. المان‌ها با سنگین‌ترین بمباران‌ها، از هوا و زمین شهر را نابود می‌کردند و به جلو می‌رفتند.

در مجموع پولند تنها وارسا و دژ «موولن» در کنار رود ویستول مقاومت می‌کردند که هر دو نیز در ۲۸ سپتامبر تسلیم شدند. چرچیل در کتاب خاطرات خود می‌نویسد: «جنگ پولند نمونه کامل جنگی جدید بود. همکاری ارتش زمینی و نیروی هوایی در میدان‌های جنگ، بمباران شدید تمام راه‌های ارتباطی و شهرهای صنعتی، فعالیت ستون پنجم، استفاده عظیم از جاسوس و چترباز و به‌ویژه حمله شدید نیروهای زرهی پولند آخرین قربانی از ماشین جنگی جدید نبود.» در ۱۷ سپتامبر ۱۹۳۹ و پس از آن‌که شوروی موفق به امضای تفاهنامه آتش‌بس با ژاپن در خلال حمله ژاپن به شوروی و مغولستان شد به پولند حمله کرد و نیمه شرقی آن را که پیش از آن در چهارچوب پیمان مولوتوف-ریبین‌تروپ با المان نازی بر سر آن به توافق رسیده بود را اشغال کرد. لیتوانی و اسلواکی که در این حمله با المان نازی و شوروی همکاری داشتند نیز بخش کوچکی از خاک پولند را بدست آوردند. در پی حمله شوروی به پولند و همکاری آن کشور با المان نازی، انگلستان و فرانسه هیچ واکنشی به این سیاست شوروی نشان ندادند.



سرانجام در ۲۷ سپتامبر همان سال و پس از یازده روز مقاومت و کشته شدن عده زیادی از مدافعان وارسا، محاصره این شهر با سقوط و تصرف آن به دست نیروهای المان نازی پایان یافت. پس از اشغال پولند، بر اساس توافق‌نامه سری المان و شوروی که قبل از این حمله امضا شده بود، پولند بین این دو کشور تقسیم شد.

## وارسا پایتخت پولند، شهر مقاومت و خاطره‌ها

وارسا، شهری است که بارها از نو متولد شده است و می‌توان گفت از خاکستر برخاسته است. طی قرن‌ها، این شهر مورد تهاجم و غارت نیروهای مختلفی از سوئد گرفته تا فرانسه و روسیه قرار گرفته است و حتی در اثر بمباران‌های المانی‌ها در جنگ جهانی دوم آسیب سنگینی دید. اما امروزه وارسا یک شهر جدید، سرزنده و شاد است که از تمام آسیب‌هایی که دیده بود رها شده و به زیبایی بازسازی شده است به‌طوری که شاید اصلاً به‌نظر نرسد بارها در جنگ‌های مختلفی قرار گرفته است. در بین جاذبه‌های گردشگری شهر وارسا، شهر قدیمی با کاخ‌ها، کلیساها و قلعه‌هایش از جمله جاهای جالب و دیدین وارسا است.

بخش قدیمی وارسا، جاهای تاریخی زیادی دارد. خیابان شهر قدیمی، یکی از مشهورترین و مهیج‌ترین خیابان‌های شهر وارسا است که اطراف آن از کاخ‌های تاریخی، کلیساها و ساختمان‌های قدیمی پر شده است. این خیابان که یک مایل طول دارد یکی از قدیمی‌ترین خیابان‌های شهر وارسا است که شهر قدیمی و قلعه‌های سلطنتی آن را به شهر مدرن و امروزی وارسا متصل می‌کند. قدمت این خیابان به قرن ۱۳ باز می‌گردد، در آن زمان خیابان کراکوسکی یک خیابان تجاری به‌حساب می‌آمد. در این خیابان می‌توانید یک مجسمه قدیمی مربوط به قرن ۱۷ را ببینید که مادر و فرزندی را نشان می‌دهد که نماد پیروزی پولندی‌ها به ترک‌ها در شهر وین است.

میدان مارکت شهر قدیمی در قدیمی‌ترین قسمت شهر قدیمی وارسا واقع شده است. قدمت این میدان به اواخر قرن ۱۳ باز می‌گردد. هرچند این میدان تاریخی در جنگ جهانی دوم کاملاً نابود شد اما بعد از جنگ بازسازی شده و به همان شکل اولیه بازگشت. بسیاری از ساختمان‌های موجود در این میدان در سال ۱۹۴۸ بازسازی شدند به‌طوری که همان ساختار اولیه قرن ۱۷ خود را حفظ کردند. امروزه در این میدان رستوران‌ها و کافه‌های متعددی وجود دارد که محل مناسبی برای استراحت گردشگرانی است که روز خود را به گشتن شهر قدیمی سپری کرده‌اند.

نیکولاس کوپرنیک، یک ریاضیدان و ستاره‌شناس مشهور پولندی است که در سال‌های ۱۴۷۳ الی ۱۵۴۳ زندگی می‌کرد. او اولین کسی بود که تئوری چرخش زمین به دور خورشید را ارائه کرد. امروزه مرکز علمی کوپرنیک به احترام این ریاضیدان پولندی ساخته شده است. بازدیدکنندگانی که می‌توانند به زبان پولندی صحبت کنند قادر خواهند بود در سخنرانی‌هایی که توسط دانشمندان مطرح پولندی ارائه می‌شود شرکت کنند. اما این مرکز علمی به‌طور کل می‌تواند محل مناسبی برای گردش افرادی باشد که به علم سیارات و ستاره‌شناسی علاقه‌مند هستند.

در قرن ۱۶، این خیابان مسیر اصلی بود که به کاخ‌ها، قلعه‌های مختلف و روستاهای محلی می‌رسید. در قرن ۲۰، یکی از خیابان‌های مهم بازرگانی در وارسا بود که اطراف آن را ساختمان‌های نئوکلاسیک در برگرفته بودند که بسیاری از آن‌ها در جنگ جهانی دوم کاملاً نابود شدند. پس از جنگ جهانی، این خیابان بازسازی شد و به یک خیابان سنگ‌فرش شده برای پیاده روی و قدم زدن تبدیل شد.





کاخ علم و فرهنگ یک ساختمان چند منظوره است که در آن همه چیز یافت می‌شود از شرکت‌های مختلف تا سالن‌هایی برای تفریح. این ساختمان در سال‌های ۱۹۵۰ ساخته شده است که بلندترین ساختمان در پولند است. در این ساختمان، یک سالن کنسرت بزرگ نیز وجود دارد که بسیاری از رویدادهای مهم و بین‌المللی در آن برگزار می‌شود. این ساختمان یکی از بناهای مهم و مشهور شهر وارسا است.

کاخ ویلانف یکی از مهم‌ترین بناها در پولند است که نشان می‌دهد این کشور در قرن ۱۸ چه شکلی بوده است. این کاخ در ابتدا برای پادشاه جان سوم سوویسکی ساخته شد. پس از مرگ او، کاخ به دست خانواده او افتاد که هر یک تغییراتی در ظاهر آن ایجاد کردند. برخلاف سایر قسمت‌های شهر وارسا، این کاخ سلطنتی توانست از جنگ جهانی دوم جان سالم به در ببرد و بسیاری از مبلمان و آثار هنری که در آن قرار داشت بعد از جنگ جهانی دوباره به کاخ بازگردانده شد. امروزه این کاخ بزرگ به یک موزه تبدیل شده است. علاوه بر این‌ها فستیوال‌های موسیقی مختلفی از جمله کنسرت‌های تابستانی در فضای باز این کاخ برگزار می‌شود.



در موزه شوپن در نزدیکی کتابخانه دانشگاه وارسا با استفاده از تکنولوژی‌های صوتی و تصویری، زندگی و محیط اجتماعی و آهنگ‌های ساخته او را به بازدیدکننده ارائه می‌دهند. اما غیر از موزه‌ای که به شوپن اختصاص داده‌اند در بخش قدیمی شهر تعداد زیادی صندلی سنگی وجود داشت که رویش دکمه‌ای بود و با فشار دادنش یکی از آهنگ‌های او، پخش می‌شود.

با این حال وارسایی‌ها برای این همشهری نوازنده و آهنگسازشان بیش از این‌ها اعتبار قائلند. در تمام تابستان هر یکشنبه ظهر، در بزرگترین پارک شهر و در کنار مجسمه عظیم شوپن کنسرتی عمومی برگزار و قطعاتی از ساخته‌های شوپن اجرا می‌شود. همواره سیل جمعیت به پارک آمده و روی چمن‌ها و لابه‌لای درخت‌ها روی زمین چمن می‌نشینند و بیش از یک ساعت به اجرا گوش می‌دهند.

کتابخانه دانشگاه وارسا، بیرون دانشگاه قرار دارد و در کنار رود ویستول با معماری جالبی بنا شده است. بخشی از سقف کتابخانه شیشه‌ای و باقی پشت بام فضای سبز و تفریح است و گذرگاه‌هایی در آنجا درست کرده‌اند که از روی بخش شیشه‌ای عبور می‌کند و به این ترتیب می‌توان داخل کتابخانه را از بالا دید.

هر چند آسمان خراش‌ها در وارسا کم نیستند و زرق و برق شهرهای اروپای غربی به چشم می‌آید اما خیابان‌ها و ساختمان‌ها عموماً ساده و قدیمی بودند. حمل و نقل عمومی از نظم خوبی برخوردار است و از صبح بسیار زود تا دیروقت شب کار در حرکت اند. دسترسی به هر جایی از شهر که بخواهید به راحتی با اتوبوس و تراموا و مترو امکان‌پذیر است.

به‌طور عادی کسی نبود که بلیت مسافران را چک کند و راننده هم اساساً کاری به این کارها ندارد. بنابراین، برای رفت و آمد در شهر، انتظار و استرس بی‌معنی است چرا که هر سه وسیله نقلیه عمومی، یعنی تراموا، اتوبوس و مترو، لحظه‌به‌لحظه می‌آیند و کنترولی که در کشورهای غربی به‌ویژه متروها دیده می‌شود در این کشور وجود ندارد.

هر چند آسمان خراش‌ها در وارسا کم نیستند و زرق و برق شهرهای اروپای غربی به چشم می‌آید اما خیابان‌ها و ساختمان‌ها عموماً ساده و قدیمی بودند. حمل و نقل عمومی از نظم خوبی برخوردار است و از صبح بسیار زود تا دیروقت شب کار در حرکت اند. دسترسی به هر جایی از شهر که بخواهید به راحتی با اتوبوس و تراموا و مترو امکان‌پذیر است.

به‌طور عادی کسی نبود که بلیت مسافران را چک کند و راننده هم اساساً کاری به این کارها ندارد. بنابراین، برای رفت و آمد در شهر، انتظار و استرس بی‌معنی است چرا که هر سه وسیله نقلیه عمومی، یعنی تراموا، اتوبوس و مترو، لحظه‌به‌لحظه می‌آیند و کنترولی که در کشورهای غربی به‌ویژه متروها دیده می‌شود در این کشور وجود ندارد. مردم آرام و تا حدی هم عبوس هستند. شاید تنها شهری بود که آسیب‌های زیادی تاریخی به خود دیده و نسل به نسل بازتولید شده است.

مردم آرام و تا حدی هم عبوس هستند. شاید تنها شهری بود که آسیب‌های زیادی تاریخی به خود دیده و نسل به نسل بازتولید شده است.

### موزه قیام (rising museum)

وارسا به دلیل قیام و شورش در برابر نازی‌ها طی جنگ جهانی دوم بسیار شهرت دارد. علاوه بر یهودی‌های این شهر که بالاترین جمعیت در اروپا را در این شهر داشتند، کل شهر در این قیام شرکت کرد و در سال ۱۹۴۴ در برابر نازی‌ها مبارزه کرد. موزه قیام وارسا در سال ۲۰۰۴، به‌مناسبت شصتمین سال این قیام افتتاح شد. بازدیدکنندگان در این موزه می‌توانند هر اتفاقی در هر روز این قیام از تاریخ ۱ اگوست تا ۲ اکتبر رخ داده است را ببینند. در این موزه نمایشگاه‌های مختلفی درباره این رویداد وجود دارد، علاوه بر این‌ها، ساختمان این موزه یک برج بلند برای تماشای شهر دارد که بازدیدکنندگان می‌توانند به بالای آن رفته و چشم اندازی زیبا از شهر وارسا را تماشا کنند. برای ورود به موزه، صف‌های طولانی ایجاد می‌شود.

موزه قیام (rising museum) که به‌مقاومت پولندی‌ها علیه اشغال‌گران نازی می‌پردازد و با فضاسازی‌ها و دکورهای خوب و استفاده از عکس و فیلم و موسیقی، محتوا و حس آن دوران را به نمایش گذاشته‌اند، نیز از دیگر جاهای دیدنی است. بازسازی کابین‌های ملاقات و پخش صدای واقعی زندانیان از پشت گوشی‌ها، چاپ‌خانه‌های زیرزمینی و چاپ واقعی اعلامیه‌ها و روزنامه‌های زیرزمینی، بازسازی اتاق‌های کار تعدادی از فرماندهان نظامی مقاومت پولند و پخش

صدای مذاکرات بی‌سیمی آن‌ها، اسباب‌بازی‌ها و عروسک‌های کودکان و مواردی از این قبیل موزه‌ای تاریخی، دیدنی و ارزشمند ایجاد کرده بود. در همین موزه، فیلم سه‌بعدی خرابی‌های وارسا را در جنگ جهانی به نمایش درمی‌آید.



«موزه قیام وارسا (Museum of the Warsaw Uprising)» «با شعار «ما می‌خواستیم آزاد باشیم و این آزادی را مدیون خودمان باشیم»، تاریخ قیام ۱۹۴۴ را بازگو می‌کند که در اواخر جنگ جهانی دوم تأثیر مهمی داشت.

موزه قیام وارسا را با الهام از «موزه یادبود هولوکاست» در واشنگتن ساختند و برای بازسازی محیط از طراحی چندرسانه‌ای بهره گرفتند.

این موزه در سال ۲۰۰۴ و به مناسبت ۶۰مین سالگرد این قیام افتتاح شد. این موزه تمامی اشیای مربوط به آن دوران را از اسلحه گرفته تا نامه‌های عاشقانه و عروسک‌های کودکان را در معرض نمایش قرار می‌دهد.

وارسا به دلیل قیام و شورش در برابر نازی‌ها طی جنگ جهانی دوم، بسیار شهرت داشت. علاوه بر یهودی‌های این شهر که بالاترین جمعیت در اروپا را در این شهر داشتند، کل شهر در این قیام شرکت کرد و در سال ۱۹۴۴ در برابر نازی‌ها مبارزه کرد.

بازدیدکنندگان در این موزه می‌توانند هر اتفاقی در هر روز این قیام از تاریخ ۱ آگوست تا ۲ اکتبر رخ داده است را ببینند. در این موزه نمایشگاه‌های مختلفی درباره این رویداد وجود دارد، علاوه بر این‌ها، ساختمان این موزه یک برج بلند برای تماشای شهر دارد که بازدیدکنندگان می‌توانند به بالای آن رفته و چشم‌اندازی زیبا از شهر وارسا را تماشا کنند.

در این موزه از جمله تصویری از کنفرانس تهران دیده می‌شود که در آن استالین، چرچیل و روزولت شرکت کرده بودند.

بیش از ۷۵ پیش، در ۲۸ نوامبر - ۱ دسامبر سال ۱۹۴۳، در جریان جنگ خونین علیه فاشیسم جهانی در پایتخت ایران، کنفرانس رهبران سه قدرت متفق، یعنی اتحاد شوروی، ایالات متحده آمریکا و بریتانیا برگزار شد. پس از دستیابی به پیشرفت نظامی قطعی در جبهه شوروی و آلمان در سال ۱۹۴۳، تمام پیش درآمدها برای تشکیل یک کنفرانس مشترک سه گانه شکل گرفت.

این کنفرانس، استراتژی آینده سه قدرت در مبارزه علیه آلمان نازی، ایتالیا فاشیست، ملی‌گرای ژاپن و کشورهای هم‌دست آن‌ها را تعیین کرد. کنفرانس تهران پایه و اساس توافق‌نامه‌های آینده در مورد ایجاد سازمان ملل متحد، آغاز حل مسائل پولند و آلمان، خطوط دنیای پس از جنگ را مشخص کرد. علاوه بر این، رهبران قدرت‌های بزرگ، روش‌های واقعی ارائه شده برای استقلال کامل ایران را مورد بحث قرار دادند.



با همه این‌ها، چرا پایتخت ایران برای این کنفرانس منحصر به فرد و سرنوشت ساز انتخاب شد؟ در آستانه جنگ جهانی دوم، رضا شاه بسیار نزدیک به نازی‌ها بود که سعی داشتند از ایران به‌عنوان یک سرپل برای برنامه‌های خود در خاورمیانه و هند بریتانیا استفاده کنند. سهم المان ۴۰ تا ۴۵ درصد از کل تجارت خارجی ایران را تشکیل می‌داد. برلین همچنین تامین تجهیزات راه‌آهن و تحویلات صنعتی را انحصاری نمود. المانی‌ها فرودگاه‌های ایران را ساختند، سلاح‌ها را تحویل می‌دادند، کارخانه‌های نظامی و نیز سایر تاسیسات زیر کنترل داشته‌اند. بر اثر همکاری رضا شاه، المان یک شبکه گسترده‌ای از مأموران ایجاد کرده بود که منجر به گسترش تبلیغات و فعالیت‌های نازی شد. روابط ایران و المان به قدری مهم بود که رهبران بسیاری از کشورها به ایران به‌عنوان یک متحد واقعی المان هیتلری در منطقه خاورمیانه می‌نگریستند، اگرچه به‌طور رسمی ایران یک کشور بی‌طرف بود. بنابراین، برگزاری این کنفرانس در تهران، بر کناری و تبعید رضاشاه را در پی داشت.

در واقع موزه قیام یک موزه سیاسی- نظامی است که بازگوکننده موقعیت و شرایط شهر وارسا در زمان حمله هیتلر به این شهر است.

### گتوها

واژه گتو (Getto) ایتالیایی است و به‌محل مسکونی اطلاق می‌شود که توسط مقامات دولتی محصور شده و در آن محدودیت رفت‌وآمد برقرار است. نخستین بار این واژه در قرن شانزدهم در ونیز به‌کار گرفته شده است.

المان پس از اشغال پولند، دستور داد تمام یهودیان این کشور در گتوهایی در شهرهای بزرگ آن جمع‌آوری شوند. این جمعیت متمرکز در فضائی بسیار کم منجر به شیوع بیماری و مرگ و میر در اثر گرسنگی شد. در سال ۱۹۴۳ بزرگترین شورش یهودیان علیه المانی‌ها در گتو وارسا رخ داد. یهودیان ابتدا از رفتن به اردوگاه مرگ تربلینکا سر باز زدند و شورش شروع شد ولی به دستور یورگن اشتروپ کل گتو تخریب و آتش زده شد. در این درگیری ۱۳ هزار یهودی کشته شدند. به مناسبت این واقعه و به عنوان قسمتی از پروپاگاندا متفقین برای سیاست عدم مصلحه خود، تصاویری از بمباران وارسا و حمله‌ای که منجر به اشغال پولند شد، همراه با صحنه‌هایی که نشان می‌دهد پولندی‌ها هنوز در بریتانیا مشغول آماده شدن برای نبرد هستند، نمایش داده شد. این تصاویر را با زیرنویس فارسی در ویدیو تانک ببینید.



پولندی‌ها در اردوگاه‌هایی که توسط نازی‌ها ساخته شده بودند زندانی و تعداد زیادی از آن‌ها به قتل رسیدند. بیش از ۲ هزار اردوگاه در پولند ساخته شده بود که مشهورترین آن‌ها اردوگاه‌های آشویتس Achowitz، بیرکنو Birkno جنوب پولند و اردوگاه میدانک Mejdanak در شهر لوبلین Loblin بودند. بخش عظیمی از اتباع پولند نیز برای بیگاری به المان منتقل شدند.

شوروی نیز بخش‌های شرقی پولند که نیمی از روسیه سفید و غرب اوکراین بود را به اشغال خود درآورد. ارتش سرخ شوروی بیش از ۱/۵ میلیون تن از اتباع پولندی که عمدتاً زنان و کودکان بودند را به اردوگاه‌های سیبری و دیگر نقاط روسیه گسیل داشت. تعداد زیادی از افسران پولندی در جنگ‌های کاتین نزدیک شهر اسمولنسک شوروی تیرباران و مدفون شدند.

اردوگاه آشویتس، یکی از مخوفترین و هولناکترین‌ها بود. هاین اردوگاه از وارسا دور است. «لوبلین» شهر کوچکی ست در حدود سه ساعتی وارسا که یکی از مهم‌ترین اردوگاه‌های «نازی»ها به نام «مایدانک» در حومه همین شهر است. در کل کمپ، ساختمان‌های چوبی و سیاه رنگش دیده می‌شود. در ورودی این اردوگاه سمبلی بزرگ از سنگ برای یادبود قربانیان این اردوگاه قرار داده شده است.

در سال ۱۹۴۱، بعد از شروع جنگ، با آوردن زندانی‌های روسی و بعد یهودی‌های مجاری و یهودی‌های وارسا تعداد زندانیان اردوگاه مایدانک به ۱۰۰ هزار نفر رسید. تا اکتبر ۱۹۴۲، با اضافه شدن زندانی‌هایی از چک اسلواکی، ایتالیا، اتریش، اسلوانی، المان و فرانسه این تعداد نزدیک به سیصد هزار نفر رسید. حدود هشتاد درصد این زندانیان، یهودی بودند. زندانیان باید گرسنگی و سرما را تحمل می‌کردند. با افزایش تعداد قربانیان، کوره‌هایی برای سوزاندن اجساد ساخته شد تا جنازه‌های قربانیان هر چه سریع‌تر نابود شود. اتاق گاز جزو اولین بناهایی‌ست که در ورودی این اردوگاه به چشم می‌خورد، اما بازدید از آن برای عموم آزاد نیست. در یکی دیگر از این بناها، تخته‌ای چوبی بزرگ و چند طبقه کنار هم دیده می‌شوند که محل خواب بردگان یهودی بوده که سه یا چهار نفری کنار هم می‌خوابیدند. کفش‌های زندانیان را هم در اتاقی دیگر، همچنان در محفظه‌ای نگهداری می‌کنند. کفش‌های زنان و کودکان، کفش‌های انسان‌هایی که قربانی حکومت نازی شدند.

### یهودیان وارسا

پیش از جنگ جهانی دوم، این شهر مرکز اصلی حیات و فرهنگ یهود به‌شمار می‌رفت. جمعیت یهودیان پیش از جنگ در وارسا بیش از ۳۵۰۰۰۰ نفر بود که حدود ۳۰ درصد از کل جمعیت شهر را تشکیل می‌داد. جامعه یهودیان وارسا بزرگترین جماعت یهودی در اروپا و - پس از نیویورک- در سرتاسر جهان به‌شمار می‌رفت. پس از حمله المان به پولند در ۱ سپتامبر ۱۹۳۹، وارسا مورد حملات سنگین قرار گرفت. سربازان المانی اندکی پس از تسلیم وارسا، در ۲۹

سپتامبر وارد این شهر شدند. مقامات اشغالگر غیرنظامی آلمان در ۲۳ نوامبر ۱۹۳۹ یهودیان وارسا را وادار کردند تا با پوشیدن بازوبند سفید با ستاره آبی رنگ داوود هویت خود را مشخص کنند. مقامات آلمانی مدارس یهودی را تعطیل و اموال یهودیان را مصادره کردند؛ آن‌ها همچنین مردان یهودی را به بیگاری واداشتند.

گتوی که نازی‌ها در وارسا برپا کردند بزرگترین گتوی اروپا بود و جمعیتی بیش از ۳۵۰ هزار نفر را در خود جای داده بود. در ابتدا هر گونه رفت‌وآمد به گتو زیر نظر گرفته می‌شد و بعد از مدت کوتاهی ارتباط ساکنان آن با دنیای خارج تا کاملاً قطع می‌شود.

گتوی وارسا در قلب شهر که بخش عمده آن یهودیان بودند تاسیس شد. به‌دستور نازی‌ها، اجباراً همه یهودیان وارسا و مناطق اطراف مجبور به نقل مکان به آنجا شدند و در طول سالیان بعد برخی یهودیان از دیگر کشورها نیز به آنجا آورده شدند.

محله یهودی نشین با دیواری به ارتفاع بیش از ۱۰ پا و سیم خاردار بر فراز آن محصور شده بود و همچنین به‌منظور جلوگیری از هر گونه رفت و آمد بین آن محله و سایر نقاط شهر وارسا، تحت مراقبت شدید قرار داشت.

اما با گذشت زمان مساحت گتو کوچکتر و کوچکتر می‌شد و هر روزه تعدادی به‌خاطر سرما، بیماری و گرسنگی جان خود را از دست می‌دادند. نازی‌ها، حتی دیوارهایی که اطراف این منطقه کشیده بودند را به فرم سنگ قبرهای یهودیان که حالتی کنگره‌ای دارد در آوردند. پس از ۲ سال و با آماده شدن اردوگاه کار تربلینکا (Treblinka) انتقال ساکنین گتو به آنجا آغاز شد. نازی‌ها برای انتقال بی‌دردسر آنان، خط آهنی به داخل گتو کشیدند و به یهودیان ساکن گتو اعلام کردند که آن‌ها را برای زندگی در شرایط بهتر به مناطق دیگر منتقل می‌کنند.

در ۱۹۴۳، شورشی همگانی در گتو رخ داد که حاصلی جز سرکوبی و کشتار در پی نداشت؛ نبرد نابرابر ساکنین گتو با نیروهای نظامی و مجهز نازی دو ماه به درازا کشید. با دستور رئیس S.S وارسا تکتک ساختمان‌های گتو منفجر و به آتش کشیده شدند و هر کس که جان سالم به در برده بود چه مرد و زن و چه کودک، در جا کشته یا به اردوگاه کار منتقل می‌شد که سرنوشت متفاکستی نداشت.

بخشی از آن ریل، هنوز داخل شهر باقی‌مانده و در کنار دیواری کهنه در میان کوچه‌ای ناپدید می‌گردد. در فاصله ۲ ماه حدود ۲۵۰ هزار یهودی از وارسا به آن اردوگاه منتقل شدند.

در ۱۲ اکتبر ۱۹۴۰، آلمانی‌ها فرمان ایجاد یک گتو در وارسا را صادر کردند. طبق این فرمان، تمام ساکنان یهودی وارسا وادار شدند در نوامبر ۱۹۴۰ به مناطقی که مسدود و از بقیه شهر جدا شده بود نقل مکان کنند. این محله با دیواری به ارتفاع بیش از ده فوت که بر فرازش سیم خاردار قرار داشت محصور شده بود و تحت مراقبت شدید نگهبانان قرار داشت. جمعیت این گتو که به دلیل نقل مکان اجباری یهودیان از شهرهای نزدیک به این مکان افزایش یافته بود بیش از ۴۰۰۰۰۰ یهودی بود. مقامات آلمانی ساکنان گتوها را وادار کردند تا در محوطه‌ای به مساحت ۱/۳ مایل مربع- با میانگین ۷/۲ نفر در هر اتاق- زندگی کنند.

سازمان‌های مددکاری یهودی درون گتو می‌کوشیدند تا نیازهای ساکنان گتو را که برای زنده ماندن تقلا می‌کردند برآورده کنند. سهمیه غذایی که آلمانی‌ها برای ساکنان گتو تعیین کرده بودند برای زنده نگه‌داشتن آن‌ها کافی نبود. بین ۱۹۴۰ و اواسط ۱۹۴۲، ۸۳۰۰۰ یهودی بر اثر سرما، گرسنگی و بیماری در این گتو جان خود را از دست دادند.

از ۲۲ ژوئیه تا ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۲، واحدهای پولیس و نیروهای اس‌اس آلمان با کمک هم‌دستان‌شان افراد را به‌صورت دسته‌جمعی از گتوی وارسا به مرکز کشتار تربلینکا تبعید کردند. طی این دوره، آلمانی‌ها، ۲۶۵۰۰۰ یهودی را از وارسا به تربلینکا تبعید کردند؛ در طول این عملیات آن‌ها، حدود ۳۵۰۰۰ یهودی را در درون گتو به قتل رساندند.

در ژانویه ۱۹۴۳، واحدهای پولیس و نیروهای اس‌اس به وارسا بازگشتند تا یهودیان باقی‌مانده در گتو را به اردوگاه‌های بیگاری تبعید کنند. اما این بار بسیاری از یهودیان- و برخی از آن‌ها با استفاده از اسلحه‌های قاچاقی- در برابر تبعید مقاومت کردند. پس از دستگیری حدود ۵۰۰۰ یهودی، واحدهای پولیس و نیروهای اس‌اس عملیات را متوقف و آن‌گاه عقب‌نشینی کردند. در ۱۹ آوریل ۱۹۴۳، نیروهای جدید اس‌اس و پولیس بیرون از دیوارهای گتو حضور یافتند تا یهودیان باقی‌مانده را نیز تبعید کنند. ساکنان گتو به شدت مقاومت کردند و خساراتی بر واحدهای کاملاً مسلح المان وارد آوردند. آن‌ها به مدت چهار هفته به مقاومت خود ادامه دادند تا این‌که المانی‌ها در ۱۶ ماه مه، آن‌ها را شکست دادند. المانی‌ها، حدود ۴۲۰۰۰ یهودی دستگیر شده طی این شورش را به اردوگاه‌های بیگاری و اردوگاه کار اجباری مایدانک تبعید کردند. حداقل ۷۰۰۰ یهودی طی شورش در این گتو کشته شدند. نیروهای پولیس و اس‌اس، همچنین ۷۰۰۰ نفر دیگر را به مرکز کشتار تربلینکا فرستادند.



### یهودیان اروپا

در بهار ۱۹۴۲، اخراج یهودیان مرکز و غرب اروپا به سوی اردوگاه‌های مرگ به دست المان‌ها آغاز شد. معاونت امور یهودیان در اس‌اس. به سرپرستی آدولف آیشمن، عملیات اخراج را مدیریت می‌نمود. عملیات اخراج در اکثر مناطق به صورت مشابه انجام می‌گرفت و مبتنی بر فریب و نیرنگ قربانیان بود. المان‌ها عملیات اخراج را از طریق اردوگاه‌های موقت انجام می‌دادند، و پولیس‌های محلی مانند پولیس هالند، فرانسه و یا بلژیک متصدی این امر بودند. در کشورهای اروپای غربی، المان‌ها دقت و احتیاط بیشتری در پیاده نمودن سیاست مرگبارشان به‌کار می‌بردند. در انجام این امر، آن‌ها نیازمند دروغ و نیرنگ بودند. در این کشورها پیدا کردن یهودیان برای المان‌ها کار دشواری بود، چرا که یهودیان هم از نظر ظاهری و هم از نظر سبک و طرز زندگی، شباهت زیادی به ساکنین محلی داشتند. برخی از ساکنین کشورهای غربی، سیاست نازی‌ها را همچون سیاست اشغال‌گرانه مهاجم می‌دانستند و در برخی از اوقات با یهودیان که اذیت می‌شدند ابراز همدلی و همبستگی می‌نمودند.

پس از آغاز جنگ جهانی دوم در سپتامبر ۱۹۳۹، در المان تنها نیمی از ۵۰۰۰۰۰ یهودی که در سال ۱۹۳۳ در آن‌جا زندگی می‌کردند باقی مانده بودند و اکثراً افراد مسن بودند. بیش‌تر موسسات یهودی المان پس از کشتار «شب کریستال» بسته شده بودند و بنیادهای اجتماعی و فرهنگی که به بقای یهودیان کمک می‌کردند، صدمات زیادی دیده بودند. یهودیان باقی‌مانده تمامی اموال خود را از دست داده و بسیاری از آن‌ها مجبور به ترک خانه و کاشانه خویش گشتند. یهودیان بی‌خانمان در منازلی به‌نام «خانه یهودیان» اسکان داده شدند. در سال ۱۹۴۰، هزاران یهودی المانی به پولند و فرانسه تبعید شدند. در سپتامبر ۱۹۴۱، آن‌ها مجبور به حمل وصله زرد بر روی لباس‌های خود شده و به‌سوی گتوها و

اردوگاه‌های مرگ در شرق رانده شدند. در پایان جنگ، تنها ۳۴۰۰۰ نفر از یهودیان المان که در هنگام جنگ تحت سلطه المان‌ها بودند جان سالم به در بردند.

دولت فرانسه «ویشی» از المان نازی حمایت می‌کرد، و این حمایت را قانونی کرده بود. در اکتبر ۱۹۴۰ و همچنین در ژوئن ۱۹۴۱، قوانینی ضدیهودی به تثبیت رسید که شامل تعریف صفات اختصاصی یهودیان، راندن آن‌ها از اجتماع، منع کار برای آن‌ها، زندانی نمودن بسیاری از آنان و ثبت نام و نشانی‌شان در نزد پولیس بود. در جولای ۱۹۴۱، دولت ویشی آغاز به مصادره گسترده اموال یهودیان، مغازه‌ها و ساختمان‌های آنان دست زد.

در زمانی به مدت ۲ سال بین تابستان ۱۹۴۲ تا تابستان ۱۹۴۴، حکومتی در فرانسه برپا بود که سیستم بوروکراسی آن بر سراسر این کشور مسلط بود؛ حتی پس از اشغال فرانسه به دست المان‌ها در نوامبر ۱۹۴۲.

بعد از انتخاب پیئر لوال به عنوان نخست وزیر فرانسه در آوریل ۱۹۴۲، المان‌ها کمک‌های بسیاری از فرانسه گرفتند. لوال تمایل زیادی به گسترش همکاری با المان‌ها داشت. در ماه مه وقتی لویی دریکه دوپلوا به عنوان رئیس کل دفتر امور یهودیان در فرانسه تعیین شد، فرانسه فرستادن یهودیان به اردوگاه‌های مرگ را آغاز کرد. از سال ۱۹۴۲ تا تابستان ۱۹۴۴، حدود ۷۶۰۰۰ نفر از بین ۳۳۰۰۰۰ یهودی فرانسه به اردوگاه آشویتس - بیرکناو فرستاده شدند و در میان این جمعیت، کودکان بسیاری را نیز حضور داشتند.

جمع‌آوری یهودیان بلژیک در اردوگاه موقتی مخلن (Mechelen) که به زبان فرانسه مالین (Malines) نامیده می‌شد، در ژوئیه ۱۹۴۲ آغاز شد. در مرحله نخست یهودیانی که از نظر اجتماعی «بی‌فایده» توصیف شده و نیز یهودیانی که دارای تابعیت خارجی بودند جمع‌آوری شده و در ماه اگست به اردوگاه آشویتس - بیرکناو فرستاده شدند. حدود یک سال جمع‌آوری یهودیان تابع بلژیک متوقف شد. ولی اخراج‌هایی که در سپتامبر ۱۹۴۳ به آشویتس صورت گرفت شامل همه یهودیان بلژیکی نیز بود. اخراج‌ها تا زمان پیاده شدن نیروهای متفقین در نورماندی ادامه داشت. حدود ۲۹۰۰۰۰ نفر از ۶۵۰۰۰۰ یهودی بلژیکی، در دوران هولوکاست جان باختند.

در هالند، اواخر سال ۱۹۴۱ حکومت المان خبر برپایی اردوگاه‌های کار برای یهودیان را به شورای یهودیان (Joodse Raad) اعلام کرد. این ترفندی بیش به هدف تبعید و اخراج یهودیان نبود. اخراج یهودیان هالند، مخصوصاً از مناطق ساحلی تا آمستردام، در ژانویه ۱۹۴۲ آغاز شد. آن‌ها به اردوگاه وستربورک (Westerbork) و اردوگاه جدیدی که در نزدیکی شهرک واخت (Vught) برپا شده بود فرستاده شدند. در ژوئن ۱۹۴۲، روانه نمودن یهودیان هالند از وستربورک به اردوگاه مرگ آشویتس ظاهراً به عنوان رفتن به اردوگاه‌های کار در المان آغاز شد. بسیاری از کارمندان ادارات شهری در هالند، کارمندان قطار و پولیس هالند در روند فرستادن یهودیان به سوی اردوگاه‌های مرگ شریک جرم بودند. آخرین اخراج از هالند در سپتامبر ۱۹۴۴، اتفاق افتاد و طی آن ۱۰۱۹ یهودی به اردوگاه آشویتس - بیرکناو فرستاده شدند. حدود ۱۰۷۰۰۰ نفر از ۱۴۰۰۰۰ یهودی هالندی، یعنی حدود ۸۰ درصد یهودیان ساکن هالند در هنگام اشغال توسط المان‌ها، قتل‌عام شدند.

پس از این‌که ایتالیا در سپتامبر ۱۹۴۳ تسلیم متفقین شد، یهودیان ایتالیایی که ساکن مناطق تحت تسلط المان بودند دست به گریبان قوانین نژادی شدند. در محدوده زمانی بین سپتامبر ۱۹۴۳ تا ژانویه ۱۹۴۴، حداقل ۳۱۱۰ یهودی به آشویتس - بیرکناو فرستاده شدند. ۲۲۲۴ نفر از آن‌ها جان باختند. ۴۰۵۶ یهودی دیگر نیز در فاصله زمانی فوریه تا دسامبر ۱۹۴۴ اخراج شدند. تا پایان جنگ، حدود ۱۲۰۰۰ نفر از ۴۴۵۰۰ یهودی که هنگام اشغال نازی‌ها ساکن ایتالیا بودند به آشویتس - بیرکناو فرستاده شدند.



هنگام هجوم المان‌ها به نروژ در آوریل ۱۹۴۰، حدود ۱۷۰۰ یهودی ساکن این کشور بودند. در ژوئن ۱۹۴۱ و پس از هجوم المان به شوروی، یهودیان بسیاری در شمال نروژ زندانی شده و در اکتبر ۱۹۴۲، توقیف همگانی یهودیان نروژ آغاز شد. ۷۲۳ نفر از آنان به اردوگاه‌های مرگ فرستاده و ۷۳۹ نفر از آن‌ها، به‌ویژه در آشویتس-بیرکناو به قتل رسیدند. ۲۳ یهودی نیز در خاک نروژ به قتل رسیدند. حدود ۹۰۰ یهودی، با مساعدت جنبش زیرزمینی نروژی به سوئد متواری شدند.

در هنگام اشغال دانمارک توسط المان‌ها در آوریل ۱۹۴۰، حدود ۸۰۰۰ یهودی ساکن این کشور بودند. حدود ۱۵۰۰ نفر از آن‌ها آوارگان بی‌تابعیت بودند. المان‌ها به دو دلیل اجرای «رامحل نهائی مسأله یهودیان» در دانمارک را به تعویق انداختند. این دلایل عبارت بود از تمایل المان برای جلوگیری از تزلزل روابطش با دولت دانمارک و همچنین شمار اندک یهودیان ساکن این کشور. در ۱ اکتبر ۱۹۴۳، اولین گروه یهودیان توقیف شدند. بسیاری از اهالی دانمارک از تمامی اقتضای اجتماعی به کمک یهودیان شتافتند و برای استتار و فرار به سوئد، با کشتی به آنان کمک نمودند. طی تنها سه هفته حدود ۷۲۰۰۰ یهودی به سوئد متواری شدند، ولی با این حال حدود ۵۰۰ یهودی توقیف و به گتو ترزین تبعید شدند. به واسطه فشار دولت دانمارک، یهودیان این کشور از ترزین به آشویتس-بیرکناو فرستاده نشدند، و قبل از پایان جنگ به دانمارک برگردانده شدند. مواردی چون مخالفت دانمارک با تبعیض اتباع یهودی و تسلیم نمودن آن‌ها و همچنین نجات یهودیان به واسطه متواری کردن آن‌ها به سوئد و دفاع از جان تبعیدشدگان به ترزین، نشانه‌هایی از مسؤولیت سیاسی و وجدانی بود که در دوران هولوکاست به ندرت دیده می‌شد.

### ارتش شوروی نزدیک وارسا

در ۱ اگست ۱۹۴۴، «ارتش وطنی پولند» که یک نیروی ملی مقاومت مخفی بود با نزدیک شدن سربازان روس ترغیب شد تا برای آزادسازی وارسا علیه اشغالگران المانی قیام کند. روس‌ها مداخله نکردند و المانی‌ها این شورش را سرکوب و در اکتبر ۱۹۴۴ مرکز شهر را با خاک یکسان کردند. اگرچه المانی‌ها با مبارزان ارتش وطنی که دستگیر شده بودند به‌عنوان اسیر جنگی رفتار کردند، اما هزاران شهروند پولندی دستگیر شده را به اردوگاه‌های کار اجباری فرستادند. در قیام وارسا ۱۶۶۰۰۰ نفر جان باختند که از این تعداد، حدود ۱۷۰۰۰ نفر یهودی پولندی بودند. سربازان روس با از سرگرفتن حمله خود در ۱۷ ژانویه ۱۹۴۵، وارسا ویران شده را آزاد کردند. فقط حدود ۱۷۴۰۰۰ نفر در شهر باقی مانده بودند که این تعداد کمتر از شش درصد از جمعیت پیش از جنگ بود. حدود ۱۱۵۰۰ نفر از این بازماندگان یهودی بودند.

### پوزش‌خواهی وزیر امور خارجه المان

وزیر خارجه المان در سالروز قیام وارسا از پولندی‌ها پوزش خواست. به مناسبت ۷۵مین سالروز قیام وارسا، هایکو ماس، وزیر امور خارجه المان، در مراسم یادبود ۲۰۰ هزار قربانی سرکوب جنبش مقاومت پولند به‌دست نیروهای اشغالگر المان نازی شرکت کرد و به عنوان نماینده کشورش از پولندی‌ها پوزش خواست.

وزیر امور خارجه المان به خاطر «جنایات نازی‌ها علیه مردم پولند» از مردم این کشور پوزش خواست. هایکو ماس در مراسم ویژه‌ای که به این مناسبت در موزه قیام وارسا در پایتخت پولند برگزار شده بود گفت: «من از همه جنایاتی که به نام المان و مردم المان نسبت به مردم پولند صورت گرفته است عذر می‌خواهم و از این که این جنایات پس از جنگ تا مدت‌های طولانی پنهان نگاه داشته شده بود شرم‌منده هستم.»

وزیر امور خارجه المان، قول داد که در گسترش دانش و اطلاع عمومی در باره قربانیان پولندی جنگ تلاش کند. او گفت که درباره سرکوب خونین قیام وارسا و جنایات نازی‌ها در قبال مردم پولند کم کار شده است.

این سیاستمدار حزب سوسیال دموکرات المان، در مراسم یادبود قربانیان قیام وارسا چنین تاکید کرد: «جنایات انجام شده را نمی‌توان به عقب بازگرداند و بسیاری از زخمی‌های برجای مانده را هرگز نمی‌توان التیام داد اما می‌توان تلاش کرد که یاد این قربانیان در خور و مناسب پابرجا بماند.»

در این ارتباط هایکو ماس از لزوم ساختن بنای یادبود قربانیان پولندی المان نازی در شهر برلین، پایتخت المان، سخن گفت. ماس گفت: «اگر چه ساختن چنین بنای یادبودی بسیار دیر شده است و این کار باید خیلی زودتر از این انجام می‌شد اما ساختن این بنا فقط برای نشان دان آشتی و بهبود روابط دو کشور نیست، بلکه برای ما المانی‌ها نیز مهم و قابل توجه است.»

سیاستمداران پولندی نیز از مدت‌ها پیش خواستار برپائی بنای یادبودی برای قربانیان پولندی در المان بوده‌اند. این نظر مورد تأیید فراکسیون همه احزاب شرکت‌کننده در پارلمان المان است به جز حزب پوپولیست آلترناتیو برای المان (AfD).

هایکو ماس در سخنرانی خود «تصمیم آزادانه مردم پولند برای مقاومت در برابر اشغال‌گران نازی» را مورد ستایش قرار داد. وزیر امور خارجه المان، تاکید کرد که اشغال‌گران نازی توانستند «تقریباً همه چیز پولندی‌ها را بگیرند اما نتوانستند اراده آن‌ها برای آزادی» را خرد کنند. ماس گفت: «وارسا نابود شد اما شکست نخورد.»



صبح روز پنجشنبه وزیر امور خارجه المان در گردهمایی به این مناسبت در وولا شرکت کرد و تاج گلی را بر آرامگاه قربانیان قیام وارسا در این منطقه از شهر گذاشت.

مراسم یادبود قربانیان قیام در منطقه «وولا» در شهر پایتخت پولند برگزار شد. این محلی است که سربازان اشغال‌گر المانی در آن، کمی پس از شروع قیام مردم وارسا، ۵۰ هزار غیرنظامی را به قتل رساندند.

هایکو ماس بر مسؤولیت المان در قبال «جنایات وحشتناکی که نازی‌ها در شهر وارسا و دیگر شهرها و دهات پولند انجام دادند»، تاکید کرد. ماس گفت: «زبان از گفتن جنایاتی که ۷۵ سال پیش المانی‌ها به نام مردم المان در این شهر و علیه مردم آن انجام دادند عاجز است.»

سیاستمدار المانی گفت که به‌ویژه «جنایت‌کاران المانی مردم بی‌گناه در منطقه وولا را قتل عام کردند.»

با توجه به اختلاف نظرها میان دولت المان و پولند در اتحادیه اروپا حضور ماس در مراسم بزرگداشت قربانیان پولندی در جنگ اهمیت داشت. ماس گفت: «بدون پولند اروپا ناقص خواهد بود.»

وزیر امور خارجه المان به دعوت همتای پولندی اش، یاسک چاپوتویچ، در این مراسم شرکت کرده بود. چاپوتویچ از حضور ماس در این مراسم تقدیر کرد و سخنان او را ستود. وزیر امور خارجه پولند گفت: «ما شاهد بلوغ سیاسی در رابطه دو کشور هستیم و می‌بینیم که حتی می‌توان در باره مسائل بسیار دشوار تاریخی نیز گفت‌وگو کرد.»

### آوارگان پولندی جنگ جهانی دوم در ایران

در سال ۱۳۲۱ شمسی، شوروی که خود درگیر جنگ با المان بود، موافقت کرد که ۱۱۶ هزار پولندی به ایران منتقل شوند. در ۱ سپتامبر ۱۹۳۹، نیروهای المانی به پولند حمله کردند و ظرف چند هفته ارتش پولند را شکست دادند. بیش‌تر نقاط غربی پولند، مستقیماً به المان ملحق شد؛ نواحی باقی‌مانده که بر اساس پیمان «عدم تجاوز» Molotov-Ribbentrop) بین شوروی و المان به المان واگذار شده بود اصطلاحاً به «فرمانداری کل» (Generalgouvernement) تبدیل شد و اداره آن به اشغال‌گران المانی واگذار گردید.

بر اساس پروتکل‌های محرمانه این پیمان، اتحاد شوروی بخش عمده‌ای از پولند شرقی را پس از شکست پولند تصرف کرد. در نتیجه، میلیون‌ها پولندی یا به دلیل زندگی در نواحی تحت اشغال شوروی یا به دلیل فرار از سمت شرق به این نواحی به‌عنوان آوارگان پولند تحت اشغال نازی، زیر سلطه شوروی درآمدند.

نیروهای شوروی در طول حدود مدت دو سال اشغال، تقریباً ۱/۲۵ میلیون پولندی را به نقاط گوناگون اتحاد جماهیر شوروی تبعید کردند. تعداد دقیق اتباع پولندی اخراج شده مشخص نیست زیرا بسیاری از افراد دستگیر شده به دست «ارتش سرخ» در جنگل «کاتین» و دیگر مناطق اتحاد شوروی کشته شدند.

تقریباً نیم میلیون تن از اتباع پولند به‌عنوان «خطرناک برای جامعه» معرفی شدند و به‌عنوان «عوامل ضد شوروی» به زور از خانه‌های خود رانده شده و با خودروهای حمل چهارپایان به اردوگاه‌های کار در سیبری و قزاقستان منتقل شدند. این افراد شامل کارمندان دولت، مقامات دولت محلی، قضات، نیروهای پولیس، کارگران جنگل، مهاجران، کشاورزان خرد، بازرگانان، پناهندگان پولند غربی، کودکان اردوگاه‌های تابستانی و یتیم‌خانه‌ها، بستگان افراد قبلاً بازداشت شده و بستگان افراد فراری یا گم شده بودند.

پولندی‌هایی که به اتحاد جماهیر شوروی تبعید می‌شدند اغلب در شرایط نامساعد زندگی می‌کردند. در بیش‌تر اردوگاه‌ها، همه زندانیان، صرف‌نظر از سن یا وضعیت جسمانی، مجبور به کار بودند. کودکان مسؤول رساندن آب، جمع‌آوری هیزم و دریافت غذا بودند. کار طاقت‌فرسا و هوای نامساعد اغلب شرایط اردوگاه‌ها را تحمل‌ناپذیر می‌ساخت. زندانیان با کمبود غذا یا امکانات بهداشتی هر روز گروه‌گروه جان می‌سپردند.

در جولای ۱۹۴۱، المان به اتحاد شوروی حمله کرد و نیروهای شوروی و ادار به پیوستن به متفقین شدند. در ۳۰ جولای ۱۸۴۱، نخست وزیر تبعیدی پولند، ژنرال ولدیسلاو سیکورسکی، و سفیر شوروی در بریتانیا، ایوان مایسکی، با بستن پیمان سیکورسکی-مایسکی بسیاری از شرایط پیمان «عدم تجاوز» را باطل اعلام کردند.

در قرارداد جدید استقرار دوباره دولت پولند، عفو زندانیان جنگی پولند در شوروی و سرانجام تشکیل ارتش پولند در خاک شوروی ذکر شده بود. ژنرال پولندی، ولدیسلاو آندرس، که در اگست ۱۹۴۱ از زندان مخوف لوبیانکا در مسکو آزاد شده بود، شروع به بسیج کردن نیروهای مسلح پولند در شرق (معروف به ارتش آندرس) برای مبارزه با نازی‌ها کرد.

ایجاد ارتش جدید پولند کار آسانی نبود. بسیاری از اسرای پولندی در اردوگاه‌های کار اتحاد شوروی جان سپرده بودند. بسیاری از بازماندگان به دلیل شرایط اردوگاه‌ها و سوءتغذیه ضعیف شده بودند. از آنجا که شوروی درگیر جنگ با المان بود، ارتش پولند از غذا یا امکانات چندانی برخوردار نبود. از این‌رو، در پی تهاجم بریتانیا و شوروی به ایران در ۱۹۴۱، شوروی پذیرفت که بخشی از نیروهای پولندی را به ایران منتقل کند. آوارگان غیرنظامی، که عمدتاً زن و کودک بودند، نیز از طریق دریای خزر به ایران منتقل شدند. در این مدت، ایران دچار شرایط اقتصادی سختی بود. پس از این تهاجم، شوروی انتقال برنج به مناطق مرکزی و جنوبی ایران را ممنوع کرد و این اقدام باعث کمبود مواد غذایی، قحطی و افزایش تورم شد. متفقین کنترل راه‌آهن سراسری ایران و دیگر امکانات حمل و نقل، صنایع تولیدی و دیگر منابع را برای امور جنگی در اختیار گرفتند. از سال ۱۹۴۲، بندر پهلوی (با نام کنونی انزلی)، نقطه اصلی ورود آوارگان پولندی از شوروی به ایران شد. روزانه تا ۲۵۰۰ آواره پولندی وارد ایران می‌شدند. ژنرال آندرس ۷۴۰۰۰ تبعه پولندی، شامل تقریباً ۴۱۰۰۰ غیرنظامی، که بسیاری از آن‌ها کودک بودند را وارد ایران کرد. مجموعاً بیش از ۱۱۶۰۰۰ پناهنده در ایران مستقر شدند. تقریباً ۵۰۰۰-۶۰۰۰ از آوارگان پولندی بهبودی بودند.

این پناهندگان به دلیل دو سال بدرفتاری و گرسنگی، ضعیف شده بودند و بسیاری از آن‌ها دچار مالاریا، تیفوس، تب، بیماری‌های تنفسی و بیماری‌های ناشی از گرسنگی بودند. آوارگان پس از تحمل مدت‌ها گرسنگی، تا جایی که توانستند غذا خوردند و این وضعیت پیامدهای فاجعه‌باری داشت. صدها پولندی، عمدتاً کودکان، اندکی پس از رسیدن به ایران به دلیل ابتلا به اسهال خونی حاد ناشی از پرخوری جان سپردند. بسیاری از آوارگان اندکی پس از ورود به ایران بر اثر بیماری و سوءتغذیه جان باختند. بیشتر این آوارگان در قبرستان آرامنه در بندر پهلوی دفن شدند.



آوارگان پس از چند روز اقامت در قرنطینه در انبارهایی در نزدیکی بندر پهلوی، عازم تهران شدند. بسیاری از آوارگان در ساختمان‌ها و مراکز دولتی اسکان یافتند. پرسنل ارتش ابتدا به مراکز آموزشی نزدیک موصل و کرکوک در عراق اعزام شدند. بیشتر سربازان پولندی پس از آموزش جنگی، در جبهه‌ی ایتالیا به نیروهای متفقین پیوستند. هزاران تن از کودکانی که به ایران آمده بودند، به دلیل درگذشت یا جدا شدن والدین در جریان اخراج از پولند، در یتیمخانه‌های شوروی زندگی کرده بودند. بیشتر این کودکان سرانجام برای زندگی در یتیمخانه به اصفهان فرستاده شدند. این شهر از آب و هوا و امکانات مناسب برخوردار بود و کودکان در آنجا می‌توانستند برای درمان بیماری‌هایی که در یتیمخانه‌های فاقد امکانات شوروی به آن‌ها مبتلا شده بودند، تحت مراقبت قرار بگیرند. طی سال‌های ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵، تقریباً ۲۰۰۰ کودک وارد اصفهان شدند و به همین دلیل به اصفهان «شهر کودکان پولندی» نیز می‌گفتند. بقیه کودکان به یتیمخانه‌های مشهد فرستاده شدند. مدارس متعددی برای آموزش زبان پولندی، ریاضیات، علوم و دیگر

درس‌های استاندارد، به این کودکان تاسیس شد. در برخی از مدارس، زبان فارسی، تاریخ ایران و جغرافی نیز در کنار زبان پولندی تدریس می‌شد.

از آن‌جا که ایران نمی‌توانست در بلندمدت از این تعداد پناهنده مراقبت کند، دیگر کشورهای مستعمره بریتانیا در تابستان ۱۹۴۲، شروع به پذیرش پولندی‌های ساکن ایران کردند. آوارگانی که تا پایان جنگ در ایران نماندند، به هند، اوگاندا، کنیا، آفریقای جنوبی و دیگر کشورها منتقل شدند. دولت مکزیک نیز چندین هزار تن از پناهندگان را پذیرفت. تعدادی از آوارگان پولندی به‌صورت دائم در ایران ماندند و برخی سرانجام با اتباع ایرانی ازدواج کردند و صاحب فرزند شدند.

با وجود از بین رفتن بیش‌تر نشانه‌های زندگی پولندی‌ها در ایران، نشانه‌های معدودی باقی مانده است. تقریباً ۳۰۰۰ تن از آوارگان ظرف چند ماه اول زندگی در ایران جان سپردند و در گورستان‌ها دفن شدند. بسیاری از این گورستان‌ها همچنان مورد توجه ایرانیان است. قبرستان پولندی‌ها در تهران با ۱۹۷۳ قبر، مهم‌ترین و بزرگترین گورستان آوارگان در ایران است. در این گورستان، بخش مستقلی متعلق به جامعه یهودیان تهران وجود دارد. بر روی سنگ هر یک از این ۵۶ قبر نشان ستاره داوود و نام فرد متوفی به زبان پولندی دیده می‌شود.

یکی از بازماندگان گروه مهاجران پولندی به ایران، هلن استلماخ بود. وی شاید جوان‌ترین مهاجر پولندی بازمانده در ایران به شمار می‌آید که به‌همراه همسر ایرانی خود در تهران زندگی می‌کرد. خانواده استلماخ در شرق پولند مزرعه‌ای داشتند.

پس از آغاز جنگ و حمله المان به غرب پولند، این مزرعه گروهی بسیار از آوارگان جنگ را در خود می‌پذیرد. هلن که در آن روزگار کودکی هفت ساله بود، به‌یاد می‌آورد در میان پناهجویان، هانکا اوردونوونا خواننده نامدار پولندی در دوره میان دو جنگ نیز ببتوته کرده بود. نیروهای روس یک شب، او را نیز مانند دیگران و خانواده هلن کوچ می‌دهند. هلن به‌همراه مادرش پس از گذشت دوران اسارت، سرانجام به تهران می‌رسد. آن‌ها بیش از یک‌سال در اردوگاه شماره ۳ پولندی‌ها در منطقه یوسف‌آباد روزگار می‌گذرانند. مادر هلن پس از بیرون آمدن از کمپ، برای تأمین معاش به کار مشغول می‌شود. ارتباط با ایرانیان بدون وجود زبان میانجی اما مشکل است. آنان در یک مجتمع زرتشتی سکنی می‌گزینند و هلن با کودکان زرتشتی هم‌بازی می‌شود. هلن بدین‌ترتیب فارسی می‌آموزد. مادر هلن پس از مدتی مغازه‌ای می‌گشاید تا پیراشکی بپزد و بفروشد. کارش رونق می‌گیرد، تا آن‌جا که مشتریانی از دربار نیز مئیابد. هلن پس از سال‌ها پدر را که در پولند زندگی می‌کند، مئیابد؛ پدری که دیگر بار در پولند ازدواج کرده است. پدر به ایران می‌آید. زیستن در کنار یکدیگر اما ممکن نمی‌شود. مادر نیز در ایران درمی‌گذرد. هلن با محمدعلی نیک‌پور، مردی ایرانی ازدواج می‌کند. دستاورد این ازدواج دو پسر است که امروز خانواده خود را دارند. همسر هلن خاطرات او را از دوران جنگ و پس از آن، در کتابی به‌نام «از وارسا تا تهران» نگاشته است.

وی در جواب سؤال خبرنگار شهروند چاپ تهران، از جمله گفته است: نزدیک سپتامبر سال ۱۹۴۰ میلادی، نیمه‌های شب، با ماشین سربازی، اهالی روسیه آمدند و گفتند آمده‌ایم شما را بگیریم. ملک ما تقریباً خراب شده بود. گفتند چون پدر تو افسر ارتش بود، شما را به مسکو می‌بریم. از خودم می‌پرسیدم آیا دوباره به خانه قشنگی که در آن به دنیا آمده بودم، باز خواهم گشت؟

پدرتان دستگیر نشد؟

پدر در پولند نبود؛ در جبهه‌های جنگ بود.

جبهه المان؟

نه، ضد المان!

یعنی با المان‌ها می‌جنگیدند؟

بله. المانی‌ها او را گرفتند و اسیر شد. مادرم، بتی، نرسیده به نزدیکی‌های کراکف خبردار شد؛ مادرم المانی بود دیگر! پدرم را از زندان بیرون آورد. او هم پولند ماند. مرا هم با مادرم به سیبری بردند.

هنگامی که به خانه شما آمدند تا دستگیرتان کنند، همان‌جا فرصتی به شما دادند تا وسایلی را جمع کنید؟

نه، گفتند یک چمدان بردار، هیچ‌چیزی نمی‌خواهد بگیری! همه را استالین در مسکو می‌دهد. مادرم گفت من هیچ‌چیزی از استالین نمی‌خواهم. من وطن خودم را می‌خواهم. هیچ دیگر! از این‌رو چیزی نبردیم. دو تا قالیچه، سه تا از آن بافت‌های پولندی که هنوز دارم این‌جا و یادگار پولند است! یک چمدان کوچک و رخت‌هایی برداشتیم و سوار ماشین سربازها شدیم. ما را به یک مدرسه بردند. دیدیم پر از پولندی‌ها است. از وارسا هم بودند.

شما با چه وسیله‌ای به ایران آورده شدید؟

با کشتی! از بندر کراسنودسک در شوروی. ما که به کراسنودسک آمدیم، افسر کشتی روس بود. او یک پسر مریض داشت که خونش بند نمی‌آمد. مرتب از ش خون می‌رفت. مادر من می‌دید این پولندی‌ها از دریا آب می‌خورند. همین است دیگر، همه که به ایران آمدند، مردند. مادرم خوب اوکراینی را بلد بود که مثل روسی بود. به افسر گفت من پسر شما را معالجه می‌کنم؛ در واقع می‌خواست مرا نجات دهد. کاپیتان گفت تو بچه مرا معالجه کن، من تو را تا ایران سالم می‌برم. مادرم دکتر شد و پهلوی آن‌ها در همان اتاق که کاپیتان بود، ماند. او مرتب از صبح تا شب کشیک می‌داد تا خون بند بیاید. وقتی خون بند آمد من هم آن‌جا بودم. سرانجام ما به بندر انزلی رسیدیم و خداحافظی کردیم.

وضعیت شما در بندر انزلی چگونه بود؟

برای نخستین بار بعد از دو سال، آسودگی را بدون بیم و هراس تجربه کردیم. یادم می‌آید یک هتل خیلی بزرگ بود که پلمی‌خورد. آن‌جا پر از سرباز انگلیسی و هندی بود. نمی‌دانم چه شد که مادرم وقتی از کشتی پیاده شد چشم‌درد گرفت. مادرم انگلیسی بلد نبود. آن‌جا دکتر هندی بود که آدم بدی نبود. گفت بیا این‌جا چشمت را همین‌جا سرپائی ببینم. یک ذره چشم مادرم را تمیز کرد و آن خوب شد. مدتی کوتاه در آن هتل ماندیم. ما را دوباره به ساحل بردند. در ساحل گفتند اتوبوس سربازهای ایرانی می‌آید تا شما را به تهران ببرد. آن‌هایی که در کشتی مریض شده بودند، در انزلی مردند. مادرم خیلی زرنگ بود و نگذاشت من از آن‌ها تیفوس بگیرم. ایرانی‌ها خیلی محبت داشتند. این گیلک‌ها مرتب کلوچه و کشمش برای پولندی‌ها می‌انداختند و با دیدن وضع ما همواره گریه می‌کردند. پولندی‌ها هم گریه می‌کردند. عده‌ای زیاد مردند و آنهایی که زنده ماندند، سوار اتوبوس‌هایی شدند که راننده‌هایشان ایرانی بود. یکی از اتوبوس‌ها در مسیر رشت به تهران در رودخانه سپیدرود سقوط کرد و همه سرنشینان آن کشته شدند.

انگار ما فقط برای گریستن و درد کشیدن خلق شده بودیم. امیدمان را اما از دست ندادیم، به‌ویژه آن که مادرم استوار و مصمم بود تا در برابر رنج‌ها پایداری کند. همه‌مان آرزوی بازگشت به کشورمان را داشتیم. سرانجام با همین اتوبوس‌ها به تهران رسیدیم. انگلیسی‌ها در منطقه یوسف‌آباد، کمپی را اجاره کرده بودند که بالای باغ بزرگ یک ایرانی بود. چادر پهن کردیم. مرا که خیلی سرماخورده بودم، در چادر گذاشتند. چادر نیمه‌های شب کنده شد و زمستان را در برف ماندیم. خیلی حکایت غریبی است. مادرم سرانجام در این کمپ یک مدت رئیس آشپزها شد. یک شوfer ایرانی می‌آمد.

زندگی در کمپ از لحاظ غذا و بهداشت خوب بود؟

نه!

انگلیسی‌ها در اسنادی که منتشر کرده‌اند می‌گویند ما به پولندی‌ها غذای خوب و بهداشت مناسب داده بودیم.

نه؛ چنان هم نه!

برای همین از کمپ فرار کردید؟

ببینید حمام که نداشتیم. یک شیر گذاشته بودند بیرون، زمستان و تابستان. کجایش خوب بود! کمپ است دیگر.

چند وقت در کمپ بودید؟

تقریباً یکسال و خرده‌ای! سکونت‌مان در چادرهای کمپ یکسال‌ونیم به درازا کشید. صلیب سرخ تصمیم گرفت مهاجران را به کشورهای دیگر بفرستد. رفتن‌مان از ایران اما آرزوی‌مان را برای رسیدن به میهن بر باد می‌داد. مادرم تصمیم گرفت از کمپ فرار کنیم تا امیدهای بازگشت را از دست ندهیم. او به من گفت اگر در ایران بمانیم این امیدواری هست که روزی به وارسا برگردیم.

پس مادران تصمیم گرفت به همراه شما از کمپ فرار کند؟

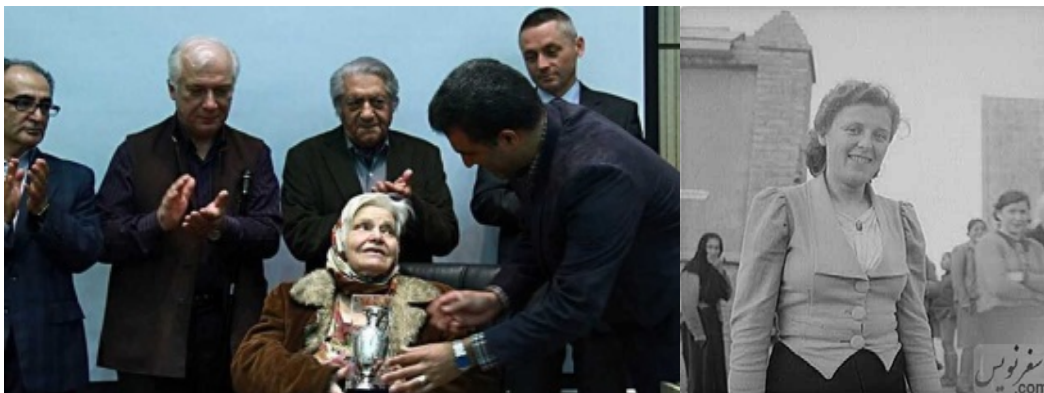
بله! زمانی که به روشی از کمپ فرار کردیم، مادرم جایی را بلد نبود. نزدیک منوچهری از ماشین پیاده شدیم، نزدیک همین هتل سیروس. هر ایرانی که رد می‌شد نمی‌توانست با زبان ما صحبت کند. آخر سر یک ارمنی پیدا شد و با زبان شکسته روسی گفت این‌جا هتل سیروس است.

ما به آن‌جا رفتیم. کافه‌ای در آن هتل بود. پس از مدتی کارکردن در هتل، مادرم دیگر حاضر نشد در هتل کار کند؛ آخر صاحب هتل که ایرانی هم نبود، مرا وادار کرده بود کار کنم و مادرم عصبانی شد. از آن‌جا پیش زرتشتی‌ها رفتیم و جایی پیدا کردیم. آنها آدم‌هایی خوب بودند. رفتیم (پیش) زرتشتی‌ها و ارباب جمشید که خیلی آدم‌های خوبی بودند. آنها به ما یک اتاق خیلی ارزان دادند و به مادرم گفتند هر زمان پول گیرش آمد، آن موقع اجاره را بدهد. آنها به مادرم گفتند که تو خاطر جمع باش. هر چه بچه ما می‌خورد، بچه شما هم خواهد خورد. مادرم هم مرا به دست آنها سپرد و رفت پیش کسی که کار کند.

زرتشتی‌ها خیلی به من محبت می‌کردند. ما بچه‌ها با هم می‌دویدیم و بازی می‌کردیم. این ارباب جمشید زرتشتی نگاه می‌کرد و کیف می‌کرد، نه این‌که من سفید بودم و چشم‌هایم آبی بود، خیلی دلش می‌سوخت. مدام مرا بغل می‌کرد و می‌گفت بچه جان، تو بچه منی! ناهار و شام را می‌داد. مادر از پنج تومانی که می‌گرفت، دو تومان می‌گذاشت پهلوی زرتشتی‌ها که این بچه من اگر گرسنه شد، خرج او کنید. من بچه بودم و زود فارسی یاد گرفتم. آرام‌آرام در ایران جا افتادیم و ماندگار شدیم تا امروز!

از همان آغاز تا امروز، نسبت به ایران و ایرانی‌ها چه حسی داشتید؟

ایران را دوست دارم. اگر قلبم به پولند متعلق است، اما همه وجودم به کشور ایران وابسته است و خود را یک ایرانی کامل می‌دانم و در وطن‌پرستی از دیگران کمتر نیستم. (منبع روزنامه شهروند، دوشنبه ۲۶ مرداد ۱۳۹۴)



«هلن استلماخ»، تنها بازمانده پولندی‌تبار جنگ جهانی دوم در ایران پس از گذراندن دوران سخت بیماری صبح روز سه‌شنبه ۵ اردیبهشت ۱۳۹۶ درگذشت.

رضا نیک‌پور، مدیرعامل انجمن دوستی ایران و پولند و پسر هلن استلماخ خبر داد: هلن استلماخ تنها بازمانده پولندی‌تبار جنگ جهانی دوم در ایران پس از گذراندن دوران سخت بیماری صبح امروز در بیمارستان مصطفی خمینی تهران درگذشت.

استلماخ که از ابتدای کودکی در جنگ جهانی دوم به سیبری تبعید شده بود بعد از گذراندن دوران سخت اسارت به همراه مادر خود و جمعی از آوارگان پولندی به ایران پناه آورده بود که در طول این سال‌ها ایران را به عنوان وطن دوم خود انتخاب کرده بود.

وی در ایران زندگی کرد و زندگی‌نامه او توسط همسرش محمدعلی نیک‌پور در کتابی با عنوان «از تهران تا وارسا» به زبان فارسی به چاپ رسیده است.

### «هولوکاست»

آزار و شکنجه و کشتار حدود شش میلیون یهودی به‌صورت سازمان‌یافته، با حمایت و توسط حکومت نازی و هم‌دستانش «هولوکاست» نامیده می‌شود. هولوکاست واژه‌ای با ریشه یونانی، به‌معنای «قربانی کردن با آتش است». نازی‌ها که در ژانویه ۱۹۳۳ در المان به قدرت رسیدند، بر این باور بودند که المان‌ها «نژاد برتر» هستند و یهودیان را- که نژاد «پست تر» به‌شمار می‌رفتند- تهدیدی خارجی علیه نژادی المان تلقی می‌کردند.

طی دوره هولوکاست، مقامات نازی گروه‌های دیگر، کولی‌ها، معلولان و برخی از اقوام اسلاو (پولندی‌ها، روس‌ها و غیره) را نیز به‌دلیل آنچه که «پستی نژادی» قلمداد می‌کردند، هدف حملات خود قرار دادند. علاوه بر این، کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها، رهبران کارگری، همجنس‌گرایان و... را نیز به‌دلایل سیاسی، ایدئولوژیک و رفتاری مورد آزار و اذیت قرار دادند و کشتند.

در سال ۱۹۳۳، جمعیت یهودیان در اروپا بیش از نه میلیون نفر بود. بیش‌تر یهودیان اروپایی در کشورهای نازی زندگی می‌کردند که در طول جنگ جهانی دوم به اشغال المان نازی درآمد یا تحت نفوذ آن قرار گرفت. تا سال ۱۹۴۵، المانی‌ها و هم‌دستانشان تقریباً از هر سه یهودی اروپایی، دو نفر را به قتل رساندند. این بخشی از سیاست نازی‌ها در خصوص قتل‌عام یهودیان اروپا یا «راه‌حل نهایی» بود. اگرچه یهودیان- که از نظر نازی‌ها خطری مهم علیه المان تلقی می‌شدند- قربانیان اصلی نژادپرستی نازی‌ها بودند؛ اما ۲۰۰ هزار نفر کولی نیز به دست نازی‌ها از میان رفتند. دست‌کم، ۲۰۰ هزار معلول ذهنی یا جسمی که عمدتاً المانی بودند و در آسایشگاه‌ها نگهداری می‌شدند طی برنامه به اصطلاح «کشتن از سر ترحم» به قتل رسیدند.

با وسعت یافتن دامنه ظلم و ستم نازی‌ها در سراسر اروپا، المانی‌ها و هم‌دستانشان میلیون‌ها انسان دیگر را مورد اذیت و آزار قرار داده و به قتل رساندند. بین دو تا سه میلیون نفر اسیر جنگی روس به قتل رسیدند یا بر اثر قحطی، بیماری، سهل‌انگاری یا بدرفتاری جان سپردند.

المانی‌ها، روشنفکران غیریهودی پولند را آماج حملات خود قرار داده و کشتند و میلیون‌ها شهروند روس و پولندی را برای بیگاری به المان و پولند اشغالی تبعید کردند؛ این افراد در این مکان‌ها کار کردند و اغلب در شرایطی اسفناک جان سپردند. مقامات المانی در نخستین سال‌های حکومت نازی، همجنس‌گرایان و کسانی را که رفتارشان با هنجارهای اجتماعی مقرر مطابقت نداشت، مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند. مقامات پولیس المان هزاران نفر از



مخالفان سیاسی به‌ویژه کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها و اعضای اتحادیه‌های کارگری و همچنین مخالفان دینی، از قبیل اعضای فرقه مذهبی شاهدان یهوه را آماج حملات خود قرار دادند. بسیاری از این افراد بر اثر حبس و بد رفتاری جان سپردند.



در سال‌های نخست حکومت نازی، اردوگاه‌های کار اجباری را به‌منظور بازداشت مخالفان سیاسی و ایدئولوژیکی فرضی و واقعی دایر کرد. مقامات اس‌اس و پولیس به‌طور فزاینده‌ای در سال‌های پیش از آغاز جنگ، یهودیان، کولی‌ها و دیگر قربانیان نفرت ملی و نژادی را در این اردوگاه‌ها حبس می‌کردند. طی سال‌های جنگ، المانی‌ها و هم‌دستانشان به‌منظور متمرکز کردن جمعیت یهودیان در یک مکان و نظارت بر آن‌ها و همچنین تسهیل تبعید یهودیان در آینده، گتوها (محل‌های یهودی‌نشین)، اردوگاه‌های موقت و اردوگاه‌های بیگاری ایجاد کردند. علاوه بر این، مقامات المانی اردوگاه‌های کار اجباری متعددی - هم در به اصطلاح رایش المان بزرگ و هم در سرزمین‌های تحت اشغال المان - برای غیر یهودیانی که المانی‌ها در صدد بیگاری کشیدن از آن‌ها بودند، دایر کردند.

در پی تهاجم به اتحاد جماهیر شوروی در ژوئن ۱۹۴۱، «واحد‌های سیار کشتار» - متعلق به «پولیس امنیتی المان» و «سازمان امنیت» - و همچنین گردان‌های نظامی مأموران «پولیس ویژه برقراری نظم»، در پشت مرزهای المان عملیات قتل‌عام یهودیان، کولی‌ها و مقامات حکومت شوروی و حزب کمونیست را اجرا می‌کردند. واحد‌های المانی نیروهای اس‌اس و پولیس با برخورداری از حمایت واحد‌های «ورماخت» و نیروهای مسلح اس‌اس بیش از یک میلیون زن، مرد و کودک یهودی و همچنین صدها هزار نفر دیگر را به قتل رساندند. بین سال‌های ۱۹۴۱ و ۱۹۴۴، مقامات المان نازی میلیون‌ها یهودی را از المان، سرزمین‌های اشغالی و بسیاری از کشورهای دول محور به گتوها و مراکز کشتار - معروف به «اردوگاه‌های مرگ» - تبعید کردند و آن‌ها را در آنجا در تاسیسات ویژه کشتار با گاز به قتل رساندند.

در ماه‌های واپسین جنگ، گاردهای اس‌اس کوشیدند تا با جابه‌جا کردن زندانیان اردوگاه‌ها با قطار یا پیاده‌روی‌های اجباری - معروف به «پیاده‌روی مرگ» - از آزاد سازی تعداد زیادی از زندانیان توسط متفقین جلوگیری کنند. نیروهای متفقین در حین پیشروی در سرتاسر اروپا و حمله به المانی‌ها، با زندانیان اردوگاه‌های کار اجباری و همچنین زندانیانی که در پیاده‌روی اجباری از یک اردوگاه به اردوگاه دیگر شرکت داشتند، مواجه شده و آنان را آزاد می‌کردند. این پیاده‌روی‌ها تا ۷ ماه مه ۱۹۴۵، روزی که نیروهای مسلح المان بدون قید و شرط در برابر متفقین تسلیم شدند، ادامه یافت. برای متفقین غربی، جنگ جهانی دوم در اروپا رسماً یک روز بعد، ۸ ماه مه «روز پیروزی در اروپا»، پایان یافت، در حالی که نیروهای شوروی «روز پیروزی» خود را ۹ ماه مه ۱۹۴۵ اعلام کردند.

پس از هولوکاست، بسیاری از بازماندگان در اردوگاه‌های آوارگان که توسط نیروهای متفقین اداره می‌شد، اسکان یافتند. بین سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۵۱، حدود ۷۰۰ هزار یهودی، از جمله ۱۳۶ هزار یهودی آواره اروپائی، به اسرائیل

مهاجرت کردند. دیگر آوارگان یهودی به امریکا و سایر کشورها مهاجرت کردند. آخرین اردوگاه آوارگان در سال ۱۹۵۷ بسته شد. جنایاتی که طی هولوکاست صورت پذیرفت، بیش‌تر جوامع یهودی اروپا را ویران کرد و صدها جامعه یهودی در اروپای شرقی اشغالی را کاملا از میان برداشت.

### موقعیت عمومی پولند

نام بین‌المللی جمهوری خلق پولند (Poland) و نام محلی آن پولسکا است. می‌گویند بیش از هزار سال پیش در سرزمین کنونی پولند قومی زندگی می‌کرد که به نام «له» مشهور بود.

وقتی نخستین بار در پولند دولت مستقلی تشکیل شد نام این کشور را از نام این قوم گرفتند. البته بعدها این کشور نام قوم پولنی که آن‌ها هم در این کشور می‌زیستند، را برای خود برگزید.

پولند بزرگ در سال ۹۶۶ میلادی توسط میزکوی اول بنا نهاده شد که متعلق به خاندان پیاست بود. قبایل جنوبی پولند، پولند کوچک را تشکیل دادند. دو پولند در سال ۱۰۴۷ میلادی توسط کازیمیر اول با یکدیگر متحد شدند، پولند با یک ازدواج سلطنتی در سال ۱۳۸۶ میلادی بین دختر پادشاه پولند و پسر پادشاه لیتوانی با این کشور ادغام شد. این دولت پولندی - لیتوانیایی بین قرون ۱۴ تا ۱۶ میلادی به اوج اقتدار خود رسید. این دولت توانست در مقابل قدرت‌های برتر آن زمان مثل شوالیه‌های المانی، توتنی‌ها، روس‌ها و ترک‌های عثمانی، موفقیت‌هایی حاصل کند. اما در سده ۱۸ میلادی، ابرقدرت‌های آن زمان مثل روسیه، پروس و اتریش توانستند، پولند را سه بار در سال‌های ۱۷۷۲، ۱۷۹۲ و ۱۷۹۵ میلادی تجزیه و تقسیم کنند، از آن پس دوران زوال پولند آغاز شد.

جمهوری پولند یک جمهوری پارلمانی در اروپای مرکزی است. جمعیت کشور در حدود ۳۸/۵ میلیون نفر تقریب زده شده و و ششمین کشور پر جمعیت اتحادیه اروپا است.

جمعیت جمهوری پولند تنها ۱ میلیون نفر در حدود سال ۱۰۰۰ بود. این رقم در سال ۱۳۷۰ میلادی دو برابر شد. تا سال ۱۴۹۰، جمعیت پولند به حدود ۸ میلیون نفر افزایش یافت. شهرنشینی در کشور به دلیل مهاجرت بی‌شماری، جمعیت بیش‌تری را افزایش داد.

در لیست جمعیت‌شناسی کشورهای اتحادیه اروپا پولند در ردیف ۳۷ قرار دارد. سن متوسط در پولند ۴۰ سال است و این سن به نسبت دیگر کشورها پیر به حساب می‌آید.

پولند، از غرب با کشور آلمان، از جنوب با کشور اسلواکی و جمهوری چک، از شرق با بلاروس و اوکراین و از شمال شرقی با یکی از واحدهای فدرالی روسیه، استان کالینینگراد و لیتوانی همسایه است. پولند از شمال با دریای بالتیک مرز آبی دارد.

پایتخت و بزرگترین شهر پولند، وارسا است. وارسا در شرق مرکز پولند قرار گرفته، در مجاورت رود ویستولا و در ۲۶۰ کیلومتری دریای بالتیک واقع شده است. جمعیت شهر وارسا در حدود ۱/۷۵۰ میلیون نفر و در حوزه کلان شهر جمعیتی معادل ۳/۱۰۱ میلیون نفر دارد.

این تعداد جمعیت، وارسا را به نهمین شهر پر جمعیت اتحادیه اروپا تبدیل کرده است. وارسا از پایدارترین کلان شهرهای اروپا است. وارسا در سال ۲۰۱۲، سومین شهر قابل زندگی براساس واحد هوش اقتصادی است. در سال ۲۰۱۷، شهر وارسا در رتبه چهارم از نظر سازگاری کسب و کار قرار گرفته است. سایر شهرهای مهم عبارت است از کراکوف، وروتسواف، پوزنان، گدانسک و شچچین.

پولند هشتمین کشور بزرگ و دارای پایدارترین اقتصاد را در اتحادیه اروپا است. همزمان رتبه بسیار بالایی در پیشرفت انسانی کسب نموده است.

### جنگ جهانی دوم از نگاه تاریخ و آمار

المان نازی و امپراتوری ژاپن جنگ جهانی دوم را با این هدف آغاز کردند که سلطه دائم خود را از طریق پیروزی‌های نظامی به ترتیب بر اروپا و آسیا تحمیل کنند. این دو کشور مهم‌ترین اعضای مجمع دول محور به‌شمار می‌رفتند که بر مبنای ضدیت با کمونیسم و نارضایتی از نظم جهانی پس از جنگ جهانی اول شکل گرفته بود.

هدف المان نازی، تحت حکومت دیکتاتوری آدولف هیتلر، دستیابی به یک امپراتوری نوین و پهناور، شامل «فضای حیاتی» در شرق اروپا و اتحاد جماهیر شوروی بود. رهبران نازی معتقد بودند که تحقق سلطه المان بر اروپا مستلزم جنگ است؛ به همین دلیل، از روز نخست به قدرت رسیدن خود در اواخر ژانویه ۱۹۳۳، شروع به تدارک جنگ در اروپا کردند.

امپراتوری ژاپن با حمایت امپراتور خود، تشکیلات نظامی و بسیاری از نخبگان تحصیل‌کرده که خواهان سلطه و نفوذ ژاپن در سرتاسر شرق آسیا و اقیانوس آرام بودند، سیاست کشورگشایی را در پیش گرفته بود. در سال ۱۹۳۶، المان و ژاپن یک جبهه ضد کمونیستی علیه اتحاد جماهیر شوروی تشکیل دادند. همان سال، کمی پس از این‌که ایتالیا استیلا پیروزمندانه و خشونت‌بار خود بر ائتیوپی را کامل کرد، ایتالیای فاشیست و المان نازی همپیمان شده و جبهه متحدین را تشکیل دادند.

ژاپن سیاست کشورگشایی خود را در سپتامبر ۱۹۳۱ با حمله به منچوری چین آغاز کرد. شش سال بعد در ژوئیه ۱۹۳۷، ژاپن به‌خود چین حمله کرد و به این ترتیب جنگ جهانی دوم در آسیا آغاز شد.

المان پس از این‌که در سال‌های ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ بدون تمسک به جنگ، کشورهای اتریش و چک را به‌خود الحاق کرد و همچنین پس از این‌که با انعقاد پیمان عدم تجاوز، از بی‌طرفی اتحاد جماهیر شوروی، تحت حکومت ژوزف استالین، اطمینان حاصل کرد، به پولند هجوم آورد. این حمله که در اول سپتامبر ۱۹۳۹ صورت پذیرفت، آغازگر جنگ جهانی دوم در اروپا بود. بریتانیا و فرانسه که به المان نازی اجازه داده بودند بین دو جنگ جهانی حکومت چکسلواکی را از بین ببرند، تمامیت مرزهای پولند را در آوریل ۱۹۳۹ تضمین کردند. آن‌ها در پاسخ به تهاجم المان به پولند، در ۳ سپتامبر به المان اعلام جنگ کردند. طی یک ماه، نیروهای المان و شوروی پولند را تسخیر کرده و به این ترتیب کشور پولند را تجزیه کردند.

پس از شکست پولند، در ۹ آوریل ۱۹۴۰ با حمله نیروهای المان به نروژ و دانمارک، جنگ هر چه بیش‌تر شعله‌ور شد. دانمارک همان روز تسلیم شد. نروژ تا اوایل ژوئن، پیش از آن‌که نیروهای المان بتوانند تمام کشور را اشغال کنند، مقاومت کرد. در ۱۰ ماه مه ۱۹۴۰، المان با تهاجم به فرانسه و کشورهای بی طرف هالند، بلژیک و لوکزامبورگ، حمله به غرب اروپا را آغاز کرد. این کشورها تا پیش از پایان ماه مه به اشغال المان در آمدند. در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۰، فرانسه با المان پیمان آتش بس امضا کرد. این آتش بس شرایط را برای اشغال نیمه شمالی فرانسه به دست المان آماده کرد و همچنین استقرار یک حکومت هم‌دست با المان در جنوب فرانسه- که مقر آن ویشی بود- را میسر ساخت. از ۱۰ ژوئیه تا ۳۱ اکتبر ۱۹۴۰، المانی‌ها یک نبرد هوایی، معروف به نبرد بریتانیا، را با انگلستان آغاز کردند که در پایان شکست خوردند.

شوروی بر اساس توافق‌های سال ۱۹۳۹ با آلمان بر سر حوزه نفوذ، در پایان نوامبر ۱۹۳۹ به فنلاند حمله کرد. پس از یک جنگ بسیار سخت در زمستان، روس‌ها فنلاندی‌ها را وادار کردند تا در مارس ۱۹۴۰، سرزمین‌های واقع در امتداد سواحل شمالی دریاچه لاگودا در شمال لنینگراد (سنت پترزبورگ) و همچنین در خط ساحلی اقیانوس منجمد شمالی را واگذار کنند. اتحاد جماهیر شوروی به ترغیب آلمانی‌ها، کشورهای منطقه بالتیک را در ژوئن ۱۹۴۰ اشغال، و در اگست ۱۹۴۰ ضمیمه خود کرد. روس‌ها همچنین نواحی بساریا و بوکوفینای شمالی در کشور رومانی را در اواخر ژوئن ۱۹۴۰ به‌تصرف خود در آوردند.

ایتالیا در ۱۰ ژوئن ۱۹۴۰ وارد جنگ شد و در ۲۱ ژوئن به جنوب فرانسه حمله کرد. بنیتو موسولینی که در مذاکرات آتش بس، از سهم ایتالیا از غنایم ناخشنود بود، در اکتبر ۱۹۴۰ از طریق آلبانی که در آوریل ۱۹۳۹ به تسخیر ایتالیایی‌ها درآمده بود، به یونان حمله کرد. علاوه بر این، ایتالیایی‌ها در اواخر اکتبر ۱۹۴۰ از طریق لیبی که تحت کنترل ایتالیا بود به نیروهای بریتانیایی در مصر حمله کردند. این ماجراجویی‌ها به فجایع نظامی بزرگی منجر شد و با مداخله آلمان مواجه گردید.

آلمان کشورهای مجارستان، رومانی و اسلوواکی را در نوامبر ۱۹۴۰ و بلغارستان را در مارس ۱۹۴۱ ترغیب کرد تا به متحدین بپیوندند. در آوریل ۱۹۴۱، آلمان با حمایت ایتالیا، مجارستان و بلغارستان به یوگسلاوی حمله کرد و آن را تجزیه نمود. تا اواسط ژوئن، دول محور بر یونان غلبه کردند. پس از سقوط یوگسلاوی، حکومت به اصطلاح مستقل کروواسی تحت رهبری سازمان فاشیستی و تروریستی «اوستاسا» ظهور کرد. حکومت جدید که بوسنی و هرزگوین را شامل می‌شد، در ۱۵ ژوئن رسماً به دول محور پیوست. آلمان شرق اسلونی، منطقه بانات در صربستان و بیش‌تر خاک صربستان را اشغال کرد. ایتالیا، ایستریا و غرب اسلونی را به تصرف خود در آورد، و پس از ضمیمه کردن استان کوزوو به آلبانی، خط ساحلی کرووات-دالماسی و مونته‌نگرو را اشغال کرد. مجارستان، باکا در شمال شرقی یوگسلاوی را ضمیمه خود کرد و بلغارستان، مقدونیه و استان پیروت در صربستان را به اشغال خود در آورد. ایتالیا و آلمان پس از این که به بلغارستان اجازه دادند تراکیه در یونان را اشغال کند، یونان را بین خود تقسیم کردند؛ ایتالیایی‌ها غرب و آلمانی‌ها شرق آن کشور را اشغال کردند.

در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱، آلمان و شرکای متحدش، غیر از بلغارستان، با نقض صریح پیمان اگست ۱۹۳۹ بین آلمان و شوروی، به شوروی حمله کردند. در این تهاجم، فنلاند نیز که در پی جبران شکست خود در جنگ زمستان ۱۹۴۰-۱۹۳۹ بود، به متحدین و آلمانی‌ها ملحق شد. تا پایان اکتبر ۱۹۴۱، سربازان آلمانی در اعماق خاک شوروی پیشروی کرده بودند، کشورهای منطقه بالتیک را تصرف کرده و لنینگراد را از سمت شمال به‌محاصره خود در آورده بودند. آن‌ها، اسمولنسک را تسخیر کرده، به سمت مسکو در مرکز حرکت کرده بودند، و پس از تصرف کی‌یف، به راستوف در دهانه رودخانه دون در جنوب نزدیک می‌شدند. ارتش سرخ با مقاومت سرسختانه خود در ماه اگست و همچنین در نوامبر ۱۹۴۱، مانع از تسخیر شهرهای کلیدی لنینگراد و مسکو به دست آلمانی‌ها شد. در ۶ دسامبر ۱۹۴۱، سربازان شوروی ضد حمله مهمی را آغاز کردند که آلمانی‌ها را برای همیشه از حومه مسکو عقب راند.

روز بعد در ۷ دسامبر ۱۹۴۱، ژاپن که هنوز درگیر جنگ در سرزمین اصلی چین بود، دست به حمله هوایی غافلگیرانه‌ای در پرل هاربر هاوایی زد. ایالات متحده بلافاصله به ژاپن اعلام جنگ کرد. بریتانیای کبیر نیز همین کار را انجام داد. در ۱۱ دسامبر، آلمان و ایتالیا به آمریکا اعلام جنگ کردند. طی زمستان ۱۹۴۲-۱۹۴۱، ژاپنی‌ها به فیلیپین، هندوچین فرانسه (ویتنام)، لائوس و کامبوج و سنگاپور، مستعمره بریتانیا حمله کرده و آنجا را تسخیر کردند. در اواخر بهار و اوایل تابستان ۱۹۴۲، بریتانیایی‌ها توانستند جلوی پیشروی ژاپنی‌ها در برمه را بگیرند، و ایالات

متحدہ نیز توانست نیروی دریائی ژاپن را در جزایر میدوی در اقیانوس آرام کاملاً شکست دهد. در اگست ۱۹۴۲، نیروهای ایالات متحده پیشروی ژاپنی‌ها در جزایر اقیانوس آرام به سمت استرالیا را در گوادالکانال (واقع در جزایر سولومون) متوقف کردند.

با حمله نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا با هزار بمبافکن به شهر کلن المان در ماه مه ۱۹۴۲، دامنه جنگ برای نخستین بار به خاک المان کشیده شد. طی سه سال، نیروی هوایی متفقین به‌طور سازمان‌یافته شهرها و کارخانه‌های صنعتی را در سرتاسر سرزمین رایش بمباران کرده و تا پیش از سال ۱۹۴۵ بیشتر مناطق شهری المان را به کلی ویران کردند. در اواخر سال ۱۹۴۲ و اوایل ۱۹۴۳، نیروهای انگلیسی-امریکائی به موفقیت‌های نظامی چشمگیری در شمال آفریقا دست یافتند. مقاومت نیروهای مسلح ویشی فرانسه بی‌نتیجه ماند، و از همین رو، متفقین توانستند چند روز پس از فرود در سواحل مراکش و الجزایر در ۸ نوامبر ۱۹۴۲، به سرعت مستعمرات فرانسه در شمال آفریقا تا مرز تونس را اشغال کنند. این امر همچنین موجبات اشغال ویشی فرانسه به دست المانی‌ها را در ۱۱ نوامبر ۱۹۴۲ فراهم کرد. بریتانیا در اواخر اکتبر ۱۹۴۲ بر «سپاه المان در آفریقا» (در العالمین مصر غلبه کرد، و همین باعث شد تا واحدهای نظامی متحدین به سمت غرب فرار کنند و از طریق لیبی به شرق تونس بروند. نیروهای متحدین در آفریقا، با تعداد تقریبی ۱۵۰۰۰۰ نفر، که در تونس گرفتار شده بودند، در ماه مه ۱۹۴۳ تسلیم شدند.

در ژوئن ۱۹۴۲، المانی‌ها و متحدین (شرکای آن‌ها)، حملات خود در اتحاد جماهیر شوروی را مجدداً آغاز کردند، به استالینگراد در ساحل رود ولگا رسیدند، شبه جزیره کریمه را تسخیر کردند و پیش از اواخر سپتامبر ۱۹۴۲ تا اعماق منطقه قفقاز نفوذ کردند. در ماه نوامبر، سربازان شوروی ضد حمله‌ای را در شمال و جنوب غربی استالینگراد آغاز کردند که به محاصره نیروهای المانی در شهر منجر شد. در ۲ فوریه ۱۹۴۳، ارتش ششم المان خود را به روس‌ها تسلیم کرد. المانی‌ها در ژوئیه ۱۹۴۳ حمله‌ای دیگر را در کورسک آغاز کردند که بزرگترین نبرد تانک‌ها در تاریخ محسوب می‌شود. اما سربازان و تانک‌های روسی حمله را دفع کردند و ابتکار عمل نظامی را تا پایان جنگ در دست گرفتند. تا پیش از اواخر سال ۱۹۴۳، المانی‌ها مجبور به تخلیه قفقاز و ترک کی‌یف شدند.

در ژوئیه ۱۹۴۳، متفقین غربی با موفقیت در سیسیل پیاده شدند. همین امر موجب شد شورای عالی حزب فاشیست ایتالیا تصمیم به عزل موسولینی بگیرد. ارتش ایتالیا به رهبری فیلد مارشال پینرو بادوگلیو از خلاء سیاسی موجود سود برد تا حکومت فاشیستی را سرنگون و یک دیکتاتوری نظامی را جایگزین آن سازد. در ۸ سپتامبر، درست پیش از پیاده شدن نیروهای امریکائی-انگلیسی در شهر سالرنو (نزدیک ناپل)، دولت بادوگلیو بدون قید و شرط به متفقین تسلیم شد. سربازان المانی مستقر در ایتالیا، کنترل شمال ایتالیا را در دست گرفتند و همچنان به مقاومت ادامه دادند. موسولینی که توسط مقامات نظامی ایتالیا دستگیر شده بود، به دست کماندوهای اس‌اس در سپتامبر آزاد شد و در شمال ایتالیا یک رژیم دست‌نشانده نئوفاشیستی (تحت نظارت المانی‌ها) برپا کرد.

متفقین با موفقیت در حوالی آنتسیو، درست در جنوب رم، فرود آمدند، اما نتوانستند شهر رم را تا اوایل ژوئن ۱۹۴۴ به‌تصرف خود درآورند. سربازان المانی، همچنان شمال ایتالیا را اشغال کرده بودند و تا دوم ماه مه ۱۹۴۵ که تسلیم شدند، با سرسختی مقاومت کردند. پس از آزادسازی رم، نیروی هوایی متفقین توانست اهداف المان در شرق اروپا، از جمله کارخانه‌های سوخت ترکیبی و لاستیک در آشویتس-مونوویس واقع در سیلسیا، را بمباران کند.

۶ ژوئن ۱۹۴۴، معروف به D-Day یا روز استقرار ارتش متفقین در فرانسه، ۱۵۰۰۰۰ نفر از سربازان متفقین در سواحل نورماندی فرانسه پیاده شدند. بریتانیایی‌ها و امریکائی‌ها که به مدت شش هفته در ساحل نورماندی گرفتار شده بودند، در ۲۵ ژوئیه خود، و در ۲۵ اگست، پاریس را آزاد ساختند. در ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۴، نخستین سربازان ایالات

متحد و ارد خاک المان شدند. تمام فرانسه، بیش‌تر خاک بلژیک، و بخش‌هایی از جنوب هالند تا پیش از دسامبر آزاد شدند.

۲۲ ژوئن ۱۹۴۴، نیروهای شوروی مرکز ارتش المان در بلاروس شرقی را منهدم کردند. آن‌ها تا ۱ اگست ۱۹۴۴، با سرعت به‌سوی غرب تا رودخانه ویستولا، در آن سوی وارسا حرکت کردند. در اوایل اگست، سربازان شوروی پس از فتح استان بارساربا در شرق رومانی، به ساحل رود پروت رسیدند و خود را برای حمله به مرکز رومانی آماده کردند و به این ترتیب، این کشور در ۲۳ اگست تسلیم شد. بلغارها در ۸ سپتامبر ۱۹۴۴ تسلیم شدند. این تحولات المانی‌ها را وادار کرد تا یونان، آلبانی و جنوب یوگسلاوی را تخلیه کنند. المان به‌منظور جلوگیری از تلاش‌های دولت مجارستان برای کسب صلحی جداگانه، این کشور را در ۱۹ مارس ۱۹۴۴ اشغال کرده بود. المان در اکتبر از کودتای حزب تندروی «صلیب پیکاندار» پشتیبانی کرد تا از تلاش مجارها برای تسلیم شدن نیز جلوگیری کند. سرانجام، ورود سربازان شوروی به مرز فنلاند موجب شد که فنلاندی‌ها در ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۴ تقاضای آتش‌بس کنند. در اگست ۱۹۴۴، «ارتش وطنی پولند» که یک ارتش مخفی بود و سازمان‌های مقاومت ملی اسلوواک علیه المانی‌ها قیام کردند تا وارسا و اسلوواکی را از سلطه المان رها سازند، اما المانی‌ها هنوز توان سرکوب این دو شورش را داشتند.

۱۶ دسامبر ۱۹۴۴، المانی‌ها یک حمله ناموفق را در بلژیک و شمال فرانسه آغاز کردند که به «نبرد بالژ» معروف است. تا پیش از روز سال نو، سربازان بریتانیایی و ایالات متحده، المانی‌ها را درون خاک المان عقب رانده بودند. در ۱۲ ژانویه ۱۹۴۵، روس‌ها حمله خود را از سر گرفتند و وارسا و غرب پولند را آزاد کردند. در ماه دسامبر، روس‌ها بوداپست را محاصره کردند، اما این شهر تا ۱۳ فوریه ۱۹۴۵ سقوط نکرد. تا اوایل آوریل، روس‌ها بازمانده‌های حکومت «صلیب پیکاندار» را از مجارستان بیرون راندند و با سقوط براتیسلاوا در ۴ آوریل ۱۹۴۵، جمهوری فاشیستی اسلوواک را وادار به تسلیم کردند. روس‌ها در ۱۳ آوریل وین را به‌تصرف خود در آوردند؛ در همان حال، پارتیزان‌های مارشال یوسیپ تیتو، رهبران «اوستاسا» را ناچار به فرار و حکومت به اصطلاح مستقل کروواسی را ساقط کردند.

اواسط فوریه ۱۹۴۵، متفقین درسدن را بمباران کردند و حدود ۳۵۰۰۰ نفر از غیرنظامیان المانی را کشتند. سربازان ایالات متحده در ۷ مارس ۱۹۴۵، از رودخانه راین در رماگن عبور کردند. نیروهای روسی در حمله نهایی خود در ۱۶ آوریل ۱۹۴۵، برلین را محاصره کردند. هنگامی که سربازان روسی در حال پیشروی به‌سوی کاخ صدارت اعظمی رایش بودند، هیتلر در ۳۰ آوریل ۱۹۴۵ خودکشی کرد. در ۷ مه ۱۹۴۵، المان بدون قید و شرط در رایمس به متفقین غربی، و در ۹ مه به روس‌ها در برلین تسلیم شد.

نیروهای بریتانیا و ایالات متحده پس از این که در نوامبر ۱۹۴۲، ژاپنی‌ها را وادار به ترک جزایر سولومون کردند، به‌تدریج به سمت شمال رفتند و با حمله به جزایر استراتژیک و جلوگیری از ارسال تدارکات به جزایر دیگر، به‌سمت سرزمین اصلی ژاپن پیش رفتند. نیروهای بریتانیایی نیز با دولت ملی چین همکاری کردند تا با ژاپنی‌ها در چین بجنگند. هم‌زمان، اپوزیسیون چپ چین نیز با ژاپنی‌ها در حال جنگ بودند و در عین حال در برابر حملات ملی‌گرایان از خود دفاع می‌کردند. در اکتبر ۱۹۴۴، سربازان آمریکا در فیلیپین پیاده شدند؛ تا ماه مه ۱۹۴۵، سربازان بریتانیایی و آمریکایی اوکیناوا، آخرین پایگاه عمده ژاپنی‌ها پیش از سرزمین اصلی ژاپن را به‌تصرف خود در آوردند. ۶ اگست ۱۹۴۵، آمریکا نخستین بمب اتمی را بر هیروشیما، و در ۹ اگست بمب اتمی دوم را بر ناگازاکی انداخت. در ۸ اگست، شوروی به ژاپن اعلام جنگ کرد و به‌منچوری تحت اشغال ژاپن حمله کرد. کمتر از یک هفته بعد، یعنی ۱۴ اگست

۱۹۴۵، ژاپن موافقت کرد تا تسلیم شود، مراسم رسمی تسلیم در ۲ سپتامبر صورت گرفت. به این ترتیب، جنگ جهانی دوم پایان پذیرفت.

جنگ جهانی دوم منجر به مرگ تقریباً ۵۵ میلیون نفر در سرتاسر جهان شد. هر چند بسیاری از آمار و ارقام زیر در منابع موجود متفاکتند، اما مبنای برای ارزیابی به‌شمار می‌روند. از شوروی ۸۶۶۸۴۰۰ نفر کشته و ۴۵۵۹۰۰۰ نفر مفقودالایر شدند. از آمریکا ۲۹۲۱۲۹ نفر در جنگ کشته و ۱۳۹۷۰۹ نفر طی عملیات مفقودالایر شدند. از آلمان ۲۰۴۹۸۷۲ نفر کشته و ۱۹۰۲۷۰۴ نفر مفقودالایر شدند. از چین ۱۳۲۴۵۱۶ نفر کشته و ۱۱۵۲۴۸ نفر مفقودالایر شدند. از ژاپن ۱۵۰۶۰۰۰ نفر کشته و ۸۱۰۰۰۰ نفر مفقودالایر شدند. از بریتانیا ۳۹۷۷۶۲ نفر کشته و ۹۰۱۸۸ نفر مفقودالایر شدند.

تعداد غیرنظامیانی که در کشورهای مختلف کشته شدند بسیار تکان‌دهنده بود. اتحاد جماهیر شوروی ۱۴۰۱۲۰۰۰ شهروند غیرنظامی خود را از دست داد. از این تعداد، یک تا یک و نیم میلیون نفر یهودی بودند. چین بیش از یک میلیون شهروند غیرنظامی خود را از دست داد. پولند حدود ۵ میلیون شهروند غیرنظامی خود را از دست داد. از این تعداد، حدود سه میلیون نفر یهودی بودند.

## مؤخره

پولند نه کشوری کوچک بود و نه کم جمعیت. این کشور در ۱۹۳۹، ۳۵ میلیون نفر جمعیت داشت. ارتش این کشور مرکب از ۳۰ لشکر با استاندارد مناسب و ۵۰ لشکر داوطلب بود اما چرا در برابر ۱۴ هزار کشته آلمانی، ۳۰۰ هزار نفر تلفات داد؟ «بلیتزگریک» یا جنگ برق‌آسا اولین بار در نبرد پولند به اجرا درآمد. این شیوه مبارزه که بعدها بارها و بارها توسط ارتش‌های آلمان، اسرائیل، آمریکا و... به اجرا درآمد، از يك اصل طلایی در نبردها پیروی می‌کند: «دست و پای حریف را قبل از آن‌که بتواند آن را به کار بیندازد از کار بیندازد.»

چمبرلین و دلادیه رهبران انگلیس و فرانسه در حالی که خود را آماده مبارزه با آلمان در پولند می‌کردند وحشت‌زده متوجه شدند دیگر پولندی وجود ندارد اما در مقابل، جنگ دوم جهانی تازه آغاز شده بود. اگر نبرد پولند به آن سرعت حیرت‌انگیز به پایان نمی‌رسید، انگلستان و فرانسه می‌توانستند ارتشی بزرگ را در غرب اروپا سامان دهند که مانع پیشروی‌های بعدی آلمان شود اما این‌گونه نشد و پولند عملاً ظرف ۲ هفته و رسماً طی يك ماه کاملاً شکست خورد.

اسپوتنیک، یانوش سوزاکک، نماینده پارلمان پولند و عضو کارگروه مرتبط با مسأله غرامت جنگ جهانی دوم، در گفتگو با روزنامه «وی پلیتیس» اظهار داشت برلین باید ۹۰۰ میلیارد دلار غرامت به وارسا بپردازد.

این اظهارات پس از آن مطرح می‌شود که آندژی دودا، نخست‌وزیر پولند، در مصاحبه با يك روزنامه این کشور در اکتبر ۲۰۱۸ اعلام کرد به عقیده او پرونده پرداخت غرامت بسته نشده است. در سال ۲۰۱۷، رولف نیکل، سفیر آلمان در پولند، موضع برلین در موضوع پرداخت غرامت را تکرار کرده و گفته بود: مسأله از نظر قانونی و سیاسی بسته شده است. با این حال، برلین مسؤلیت اخلاقی آنچه در طول جنگ اتفاق افتاده را به‌عهده می‌گیرد.

پولند در سال‌های ابتدای جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵ - ۱۹۳۹)، مورد تهاجم آلمان نازی و در سال‌های پایانی جنگ مورد تهاجم شوروی قرار گرفت.

در اثر حمله آلمان نازی بیش از ۵ میلیون پولندی کشته شدند و ۱۵۰ هزار نفر نیز در نتیجه اشغال جان باختند. سرانجام این جنگ در ۸ مه ۱۹۴۵، با سقوط برلین به‌دست سربازان ارتش سرخ شوروی و تسلیم بی‌قید و شرط آلمان و تقسیم این کشور، پایان یافت.

تخمین زده می‌شود افرادی از بیش از ۱۵ ملیت در جریان این قیام در کنار پولندی‌ها جنگیدند که در میان آن‌ها حتی یک سیاه‌پوست اهل نیجریه به‌نام «آگوست آگبولا اوبراون» حضور داشت که با نام مستعار «علی» شناخته می‌شد. این داوطلبان خارجی عمدتاً اسرا یا زندانیان فراری از اردوگاه‌ها یا شهروندان خارجی بودند که پیش از جنگ در وارسا اقامت داشتند. تمامی این سازمان‌های مقاومت تحت رهبری «ارتش میهنی» در جریان قیام به عملیات می‌پرداختند.

نهایتاً جنگ، جز کشتار و ویرانی حاصل دیگری ندارد. کسی که بمب می‌کارد بمب نیز درو می‌کند. اما حاکمان قداره‌بند و جنگ‌طلب و مستبد در طول تاریخ بشر، همچون حکومت اسلامی ایران و رقبایش، همواره نشان داده‌اند که بقای خود را در غارت، استثمار نیروی کار، جنگ، خشونت، وحشت، سرکوب و اعدام می‌بینند.

یکشنبه بیستم مرداد [اسد] ۱۳۹۸ - یازدهم اگست ۲۰۱۹